

فهرست عناوین

۴	نیاز حصول تدریجی علم به اختیار
۵	نیاز به پیامبر در ابلاغ و سرپرستی؛ در صورت وجود اختیار
۵	قدرت بر طلب؛ نازل ترین تعریف برای اختیار
۵	قدرت الطلب؛ عنوان نازل ترین مرحله اختیار در شناخت شناسی
۵	امکان تصرف قدرت الطلب در عینیات؛ به واسطه امداد شدن
۶	مطلق نبودن امداد برای قدرت الطلب و محدود بودن آن به مشیت بالغه
۶	عدم امکان مخالفت اختیار با مراتب اشتداد عالم
۶	تعریف اختیار به طلب نیابت و طلب تصرف و تعلق به ولایت
۶	ضرورت وجود اختیار برای تحقق پرستش
۷	تفاوت اختیار با انتخاب
۷	اختیار به معنای انتخاب جهت؛ پیش از تحقق آگاهی
۷	انتخاب به معنای سنجش دو راه موجود با یکدیگر؛ پس از تحقق آگاهی
۷	محل نزاع نبودن «انتخاب» بین مادیون و الهیون؛ در دعوی جبر و اختیار
۷	متوجه بودن نزاع جبر و اختیار به ریشه تحقق انتخاب؛ یعنی منشأ داعی و طلب
۷	تحقق اختیار همراه با علم اجمالی و متأخر بودن تبیین علم اجمالی نسبت به اختیار
۸	ضرورت تعریف اختیار به نحو غیر تفویضی و غیر جبری
۸	دارای اختیار بودن جمیع مراتب ولایت
۸	تعریف اختیار به التعلق بالولایه؛ تعلق به ولایت
۸	تعریف اختیار به طلب ولایت و نیابت؛ طلب نیابت ملکوتی یا طلب نیابت حیوانی
۹	عدم منافات اختیار به معنای طلب ولایت با علیت
۹	عدم امکان تناقض اختیارات در مراتب مختلف؛ با تعریف اختیار به طلب ولایت
۱۰	تناقض اختیار و علیت در صورت مطلق و تجریدی تعریف کردن آنها
۱۰	سه احتمال در تعریف اختیار
۱۰	تعریف اختیار به امکان فعل و ترک؛ امکان اطاعت و عصیان

- تعریف اختیار به حاکمیت بر ربط..... ۱۰
- تعریف اختیار به تعلق به ولایت؛ طلب تصرّف..... ۱۰
- ناسازگاری علیّت تجریدی با تمامی تعاریف اختیار..... ۱۱
- ضرورت وجود رابطه علیّت به معنایی غیرتجریدی و غیرانتزاعی..... ۱۲
- عدم امکان تعریف حرکت در صورت تجریدی دانستن علیّت..... ۱۲
- ناسازگاری علیّت انتزاعی با مسأله تغییر و تدریج..... ۱۳
- ضرورت اعطای اختیار به مخلوق، در صورت خلق او به عنوان خلیفه..... ۱۳
- ناسازگاری علیّت تجریدی با علم، تغییر و تغایر..... ۱۳
- تعریف اختیار به له أن يفعل و له أن لا يفعل..... ۱۳
- تعریف اختیار به طلب تصرّف در سایر موجودات..... ۱۴
- مقیّد بودن اختیار نسبت به مشیّت الهیه..... ۱۴
- متناقض بودن علیّت و اختیار با یکدیگر..... ۱۵
- معلّل بودن فاعلیت به معنای منتهی شدن خصوصیت به ذات..... ۱۵
- ادراک وجدانی عدل و ظلم؛ دلیل بر اختیار..... ۱۵
- وجود ابتهاج و اضطراب؛ دلیل بر اختیار..... ۱۵
- عدم امکان تفسیر علیّت در صورت قائل شدن به اختیار..... ۱۵
- محال بودن تغییر در وضعیّت جبر محض و تفویض محض..... ۱۶
- بازگشت اختیار به فاعلیت ترکیبی عبد و حضرت حق..... ۱۶
- مقیّد و محدود بودن اختیار به شاء منصب بالاتر..... ۱۶
- ضرورت پیدایش فاعل‌های مختار برای اشتداد پرستش خداوند در قالب نظام..... ۱۶
- محال بودن تغییر در وضعیّت جبر مطلق..... ۱۷
- قابل تعریف نبودن اختیار بدون تعریف فاعلیت و ولایت..... ۱۷
- اصل بودن نظام ولایت در پیدایش و توسعه اختیار..... ۱۷
- تعریف اختیار به نقیض کیفیت؛ سلب کیفیت‌های متعدّد..... ۱۷
- تعریف اختیار به محصول کیفیت؛ اصل گرفتن کیفیت در اختیار..... ۱۷
- تعریف اختیار به منشأ کیفیت؛ محصول بودن کیفیت برای اختیار..... ۱۸
- بروز هرج و مرج و بی‌قانونی در صورت نقیض بودن اختیار با کیفیت..... ۱۸
- صحیح بودن احتمال محصول بودن کیفیت برای اختیار؛ اختیار موجود کیفیت..... ۱۸
- عدم امکان تعریف اختیار بر مبنای اصالت ماهیت؛ به دلیل اصل بودن کیفیت در آن..... ۱۸
- عدم امکان تعریف اختیار بر مبنای اصالت وجود، به دلیل نفی هر گونه دوئیّت..... ۱۹
- عدم امکان تعریف اختیار بر مبنای ترکیبی اصالت ماهیت و اصالت وجود..... ۱۹



- ۱۹..... اختیار به معنای قدرت بر جعل و خلق
- ۱۹..... اعتراف آخوند خراسانی بر ناسازگاری مبانی فلسفی موجود با اختیار
- ۲۰..... سازگار بودن علیّت و اصالت کیفیت (اصالت وجود و ماهیت) با جبر ساکن
- ۲۰..... ناتوانی اصالت ماهیت و وجود در تعریف جبر در حرکت
- ۲۰..... عدم امکان جمع منطقی میان اصالت ماهیت و اصالت وجود با اختیار
- ۲۰..... تلاش فلاسفه مسلمان برای جمع عرفی میان اختیار و مبانی فلسفی خود، به دلیل پذیرش تعبّدی اختیار
- ۲۱..... عدم امکان تعریف اختیار تحت علیّت، به دلیل منتهی شدن تمام افعال به واجب تعالی
- ۲۱..... ناتوانی فلاسفه و متکلمین از پاسخ دادن به شبهه جبرآور بودن علم خداوند نسبت به اعمال اختیاری بشر
- ۲۲..... تعریف شدن جبر در ذیل اختیار، در تعریف اختیار به طلب نیابت و خلافت
- ۲۲..... صحّت استناد به وجدانی بودن اختیار، به عنوان دلیل ذکر شده از سوی متکلمین در اثبات اختیار
- ۲۳..... اصل بودن حکمت عملی نسبت به حکمت نظری؛ در اثبات وجدانی اختیار
- ۲۳..... تعریف شدن علیّت و چرایی به نسبت اختیارات با یکدیگر، در تعریف اختیار به طلب نیابت
- ۲۴..... حکومت حکمت عملی بر حکمت نظری، به دلیل صحّت عقاب افعال نظری؛ مانند: مطالعه کتب ضلال
- ۲۴..... تعریف قرب الی الله به توسعه اختیار از طریق شکر منعم
- ۲۴..... اصل بودن اختیار در جهت‌گیری بشر
- ۲۴..... تبعیّت آگاهی از اختیار
- ۲۴..... تفاوت اختیار با انتخاب و گزینش
- ۲۵..... محال بودن تحقق حرکت در صورت عدم وجود اختیار
- ۲۵..... توسعه اختیار و افزایش آزادی و تقرّب، از طریق بهینه شرایط با اختیار نمودن جهت الهی
- ۲۵..... محدود شدن آزادی و اختیار در صورت کاهش حضور اختیاری در بهینه
- ۲۶..... ملحق شدن سایر اختیارها، در مسیر توسعه اختیار
- ۲۶..... از شئون یکدیگر بودن علم و اختیار و عدم انفکاک آن دو از هم
- ۲۶..... قدرت انسان بر تغییر حالات و حساسیت‌های خود، به دلیل ذاتی نبودن آن‌ها و تبعیّت از اراده و اختیار
- ۲۶..... بازگشت تمامی مفاهیم و نسبت‌ها به اختیار، بر مبنای تعریف اختیار به طلب نیابت و خلافت
- ۲۶..... امکان رشد تمامی علوم و زیاده و نقصان، به دلیل حضور و تأثیر جهت اختیار در آن‌ها
- ۲۷..... ناسازگاری ذاتی اختیار با علیّت و جریان نسبت و تناسب
- ۲۷..... مربوط بودن اختیار به حکمت عملی و ناسازگار بودن آن با حکمت نظری
- ۲۷..... مربوط بودن اختیار به حکمت عملی؛ به دلیل هم‌سنخ نبودن آن با ضرورت و امتناع منطقی
- ۲۷..... تعریف شخص مختار به اختیار به علاوه کیفیت
- ۲۸..... تعریف منطقی اختیار به: وجودی که تحت ضرورت نسبت عمل نمی‌کند
- ۲۸..... جریان انتخاب در لوازم ذات، در مقابل جریان داشتن اختیار فراتر از ذات و ذاتی



۲۸.....	تبعیت ضرورت و امتناع از اختیار و عدم تبعیت اختیار از ضرورت و امتناع.....
۲۸.....	مطلق نبودن حول و قوه اختیار و محدود بودن نسبت به اختیار بالاتر.....
۲۹.....	تعریف نور به اختیار؛ به عنوان هماهنگ‌کننده تعلقات روحی.....
۲۹.....	اصل بودن اختیار در پیدایش قدرت و تحقق کیفیت.....
۳۰.....	تقسیم اختیار به سه طبقه: محوری، تصرفی و تبعی.....
۳۰.....	اختصاص اختیار محوری به فاعلیت حضرت حق و معصومین(ع) به عنوان اولیاء نعم.....
۳۰.....	محوریت اختیار حضرت حق در تکوین عالم.....
۳۰.....	محوریت اختیار معصومین(ع) در تاریخ.....
۳۰.....	اختصاص اختیار تصرفی به انسان و جامعه و اختیار تبعی به غیرانسان.....
۳۰.....	تبعیت «اشعه» از اختیار انسان؛ به عنوان مبنای علم فیزیک در تشعشع، تموج و تجسد.....
۳۰.....	حضور اختیار انسان در سطح مولکولی، با توجه به تبعیت اشعه از اختیار انسان.....
۳۱.....	جبری بودن تعریف اختیار در فلسفه‌های غربی؛ به دلیل مادی معنا شدن آن، شبیه بهینه‌سازی نرم‌افزار رایانه.....
۳۱.....	تأثیر اختیار در رابطه میان مولکول و سلول، با توجه به دخالت اختیار در ساخت تئوری.....
۳۱.....	اصل بودن اختیار نسبت به انتخاب.....
۳۱.....	انتخاب به معنای گزینش و شباهت آن به فعالیت نرم‌افزاری رایانه.....
۳۱.....	اختیار به معنای حاکمیت بر قانون و تفاوت اساسی آن با انتخاب.....
۳۱.....	تعریف زیست‌شناسی و فیزیک حیات به فیزیک عملکرد اختیار.....
۳۱.....	تفاوت انتخاب به معنای بهینه‌گزینی با اختیار به معنای حاکمیت بر جهت.....
۳۲.....	حضور اختیار یک انسان در اختیار دیگری، در جهت پیدایش موجودات تبعی.....
۳۲.....	سه عنصر «سرعت، دقت، تأثیر» به عنوان شاخصه‌های توسعه اختیار در نظام کثرت اختیارات.....
۳۲.....	فیزیک حیات به مثابه علم مطالعه قاعده‌مند و ریاضی‌شده رفتار اختیار.....
۳۲.....	اختیار به عنوان اساس پیدایش نسبت‌ها و تناسبات عینی.....
۳۲.....	نیاز اختیار به بستر و زمینه برای ظهور و پیدایش.....

متن فیش‌ها

نیاز حصول تدریجی علم به اختیار

کد جلسه: ۱۳۵۱

در مقدمه اول عرض می‌کنیم که عالم در فرضی که مخلوق باشد که هست و به طرف غایتی باشد، یعنی حرکت لازم داشته باشد حتماً یک تغییری را لازم دارد تا معنی حرکت تحقق پیدا کند و در این تغییر هم حتماً بایستی ترکیبی وجود داشته باشد تا اینکه آن تغییر حاصل شود، اگر گفته شود که عالم هیچگونه جزیی و اوصافی ندارد، در اینصورت فرض تغییر برای آن نیز ممکن نمی‌باشد و علاوه بر این، این حرف بر مبنای منطقی ما حرف درستی نیست و تغییر حتماً

با ترکیب مربوط می‌باشد بنابراین بحث پیرامون تغییر و ترکیب را تمام شده فرض می‌کنیم. در فرضی که اضافه تر شدن هستی بخواهد انعام به مخلوق باشد و کیف جدید بخواهد برای مخلوق باشد آنوقت در صورتیکه زیادتى در هستی کیف تعلق را لازم بدانیم و نتیجه هم بخواهد بازگشت به خودش بنماید، اشراف بر خودش را لازم دارد یعنی نمیتواند هویتاً خودش بر خودش اشراف نداشته باشد، البته این که این اشراف چگونه ممکن خواهد شد بصورت خلاصه عرض می‌کنیم که این اشراف بر خود بدون وجود اختیار ممکن نیست یعنی علم بدون اختیار نمی‌تواند تدریجی الحصول باشد اگر بنا شد بهجت در معرفت و قرب و کیف خاصی که ادراک قرب می‌نماید و مبتهج و خرسند از قرب باشد در اینصورت حتماً اختیار را لازم دارد. اگر جبری محض باشد نمی‌تواند مبتهج و مسرور و متلذذ بشود، یعنی کیف جدید و کیف ابتهاجی برای او حاصل نمی‌شود که بحث مفصل این مطلب جای دیگری است.

نیاز به پیامبر در ابلاغ و سرپرستی؛ در صورت وجود اختیار

کد جلسه: ۱۳۵۱

مقدمه دوم: هرگاه فرض اختیار شد، حتماً هم پیامبر برای بیان راه صحیح از غیر صحیح و هم برای سرپرستی رشد لازم است (یعنی پیغمبر هم مبین راه صحیح و غیر صحیح است و هم ولی رشد) لذا آنجا که بحث از غایت می‌شود بحث از علم و اختیار بشود، بحث از ضرورت رسالت و ضرورت ولایت میشود، معنای اجمالی که اشاره به آنرا در اینجا کافی میدانیم همین است که ولی و سرپرست برای کل عالم به معنای واسطه‌ای که خداوند عالم در نظام هستی قرار می‌دهد بایستی باشد ولی نباید غفلت بشود که ولی برای اختیارات و کیفیت گسترش اختیارات به طرف خدای متعال هم بایستی باشد، یعنی ولایت به کلمه ولایت تکوینی و وسیله جریان عنایت حضرت حق به عالم تمام نمیشود بلکه در خود بودن و شدن همینکه انسان را در کیفیت بودنش در گذشته و کیفیت بودنش در آینده اش مسئول می‌دانیم ولی رشد را برای هر دو می‌خواهد.

قدرت بر طلب؛ نازل ترین تعریف برای اختیار

کد جلسه: ۱۳۵۱

اختیار در نازل ترین مرحله ای که کمتر از آن را نمی‌شود پذیرفت این است که شخص مختار قدرت طلب محض را دارا باشد بگونه ای طلب باشد (طلب هم که در نازلترین مرحله طلب فی الجمله می‌شود).

قدرت‌الطلب؛ عنوان نازل ترین مرحله اختیار در شناخت‌شناسی

کد جلسه: ۱۳۵۱

بنابراین نازل ترین مرحله اختیار که در بحث شناخت‌شناسی از آن صحبت شد را بعنوان قدرت‌الطلب نامگذاری می‌کنیم

امکان تصرف قدرت‌الطلب در عینیات؛ به واسطه امداد شدن

کد جلسه: ۱۳۵۱

این طلب در یک مرتبه امداد می‌شود و قدرت وسیع تری پیدا می‌کند در مرتبه بعد باز بیشتر یعنی هر چقدر که امداد شود در نظام حساسیتهای قلبی، ذهنی و ادراکات حسی طلب جریان پیدا می‌کن د تا شخص در ادراکات متوجه مطلب می‌شود و از آنجا در رفتار هم امداد می‌شود و دست و پای او همانگونه که او می‌خواهد به حرکت در می‌آید. تا آنجا که قادر می‌شود در عینیات تصرف کرده و آثار و خواص آنها را تغییر دهد.

کد جلسه: ۱۳۵۱

لذا این طلب است که در مراحل و مراتب مختلف امداد می شود. حال بیمیم آیا این طلب بصورت مطلق امداد میشود؟ خیر اینگونه نیست چون بنابراین بود که طلب به میزان نسبتی که بین آن و مشیت بالغه است امداد شود، یعنی طلب انسان نمی تواند بگونه ای حرکت کند که گمون و سیر غایی جهان را بهم بزند در یک محدوده و نسبت خاصی مرتباً حرکت می کند هر چند گسترش پیدا می کند اما سمت گیری گسترش آن و نحوه حرکت گسترش آن به نحوه ای است که سازگار با مشیت به نسبت شود یعنی اگر مخالف است این مخالفت بصورتی نباشد که بخواهد دستگاه را بهم بزند به نسبتی که امکان اعمال اختیار فرد هست بایستی این قدرت جاری شود و این فرد امداد شود هکذا طلب شخص الهی هر چند از نظر جهت گیری کلی موافق با مشیت است اما نمی تواند بگونه ای حرکت کند که اختیار عالم را منقلب نماید. بصورتی که این عالم دیگر عالم اختیار نباشد و هیچ کس با اختیار بطرف کفر نرود و همه جبراً بسوی کفر حرکت کنند این با مشیت حضرت حق نمی سازد در این مدت اختیار بایستی باشد البته امکان غلبه حق بر باطل وجود دارد و معاذ ال.. امکان غلبه باطل بر حق بواسطه اختیارات فاسد کفار نیز وجود دارد تا این نسبتها این مطلب شدنی است. یعنی تهاجم هر یک از طرفین حق و باطل بر یکدیگر مقدور و ممکن است. تا اینجا معلوم شد که این عالم جهت غایی دارد و تا ولایت نسبت به اختیار بایستی برای رشد باشد و نحوه آن این است که از طلب آغاز می شود.

عدم امکان مخالفت اختیار با مراتب اشتداد عالم

کد جلسه: ۱۴۸۶

پرستش خدای متعال جریانی دارد که آن جریان در مرتبه اشتداد است و مرتب شدت بیشتری پیدا می کند. حالا باید وارد در این بحث شد که آیا اختلافی که بوسیله اختیار می آید مانع این جریان رشد است یا اینکه وجود مولی الموحدين (سلام ال.. علیه) می خواهد عالم را بطرف خدا ببرد و طلب آن خبیث هم این است که عالم را بطرف خدا نبرد

تعریف اختیار به طلب نیابت و طلب تصرف و تعلق به ولایت

کد جلسه: ۱۴۸۶

اگر اختیار را به معنای طلب نیابت و طلب تصرف بدانیم یعنی تعلق به نیابت معنای اختیار شد و تعلق به ولایت معنای اختیار شد، تعلق به جهت غائی متناسب با مراحل ترکیب مختلف است و عالی ترین رتبه ای که تعلق دارد از نظر کیفیت طلب نیابت است طلب خلافت است

ضرورت وجود اختیار برای تحقق پرستش

کد جلسه: ۱۴۸۶

حالا مقداری درباره خود اختیار بر این اساس معنا کنیم، اختیار بر اساس وحدت ترکیبی و اصالت تعلق چکاره است، تعلق به چه دارد؟ اگر همه چیز پرستش است کیف پرستش ها به حسب مراتب مختلف است هر چه حرکت واقع شود بر اساس اصالت تعلق آن حرکت یک گونه ای از پرستش و رفتن بطرف مطلوب است و یک گونه ای از تعلقی است که در جهت غائی است چه نباتی، چه گیاهی یا حیوانی باشد. شدتی که یک حیوان دارد نحوه پرستش متناسب با آن است. برای مثال گربه گرسنه است گنجشک را میگیرد و میخورد این حرکت میکند و تغییری در آن پیدا میشود گرسنگی یک تغییر است حرکتی هم که برای سیر شدن انجام می دهد یک تغییر است ولو جدا جدا که این را نگاه کنیم به نظر می آید اسم این دیگر پرستش نیست در پرستش باید علم و اختیار باشد ولی این یک حرکت خاص

بطرف مطلوب است این حرکت خاص بسوی مطلوب در جهانی که با هم ارتباط دارند حرکت نحو الکمال میشود اما به انسان که می‌رسید انسان یک چیز دیگر هم دارد و آن اختیار است،

تفاوت اختیار با انتخاب

اختیار به معنای انتخاب جهت؛ پیش از تحقق آگاهی

انتخاب به معنای سنجش دو راه موجود با یکدیگر؛ پس از تحقق آگاهی

کد جلسه: ۱۴۸۶

اختیار را اینطور میتوان معنا کرد که انسان مختار دو راه دارد راه سعادت، راه شقاوت اول اینکه اختیار را از انتخاب جدا کنیم. اختیار انتخاب جهت است و قبل از اینکه آگاهی محقق میشود هم زمان با آگاهی در رتبه اجمال محقق میشود ولیکن انتخاب سنجش کردن حول این محور است.

محل نزاع نبودن «انتخاب» بین مادیون و الهیون؛ در دعوی جبر و اختیار

متوجه بودن نزاع جبر و اختیار به ریشه تحقق انتخاب؛ یعنی منشأ داعی و طلب

کد جلسه: ۱۴۸۶

ظاهراً انتخاب را هیچ کس اعم از مادی یا الهی انکار نمی‌کند جزء امور غیر قابل انکار است یعنی همه افراد بشر بهر عقیده ای که باشند بهینه‌گزینی و سنجش نسبی را قبول دارند، آن که می‌گویند چرا این آن مطلب را بهتر می‌داند یعنی به ریشه‌های داعی و ریشه‌های طلب بر می‌گردانند و پایگاه اینکه چرا این یا آن را انتخاب کرد مورد بحث و اشکال است که جواب اشکال طرفداران جبر را می‌آیند در انتخاب میدهند در حالیکه محل نزاع انتخاب نیست، کسی هم که قائل به جبر است سنجش و بهینه‌گزینی را قبول دارد و الا حرف نمیزد و اختلاف پیدا نمی‌کرد وقتی ریشه این را ذکر میکنند می‌گویند بر این مبنا و بر این ریشه چنین انتخاب میکند، نزاع هم در مورد همان ریشه است. امکان و صرفی را که مطرح می‌کنند و می‌گویند اینکه گوئی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم، این پاسخ به انتخاب است اگر با تامل نگاه کنید پاسخ به ریشه نمی‌دهند. بنظر ما ریشه اش اختیار است و معنی اختیار غیر از معنی انتخاب است، در انتخاب حتماً سنجیدن و نظائر آن صورت می‌گیرد.

تحقق اختیار همراه با علم اجمالی و متأخر بودن تبیین علم اجمالی نسبت به اختیار

کد جلسه: ۱۴۸۶

حالا در اختیار که همراه با علم اجمالی واقع میشود یعنی یکی سابق بر دیگری نیست ولیکن اختیار علت جهت تبیینی آن علم میشود و سنجش‌ها بر پایه اختیار است. در حقیقت اگر یک مرتبه تمیز قائل شویم که اطفال هم دارند ولیکن تکلیف ندارند. این رشد می‌کند به حد بلوغ که رسید صحیح است بگوئیم حالا قدرت اختیار و بلوغ و تمیز با هم حاصل میشود مثل حیات که حاصل میشود می‌گوئید از فلان مرحله دیگر موجود زنده شد، قبلاً هم یک فعل و انفعالات و حرکت‌هایی داشت ولی حرکت خاص موجود زنده نبود و از این مرحله دیگر زنده شد ولو رشد آن بد باشد. از اول مرحله بلوغ مثل پیدایش حیات است البته قبل از بلوغ این حیات ضعیف است. اختیار چه نحوه تعلقی است؟ طلب الولایه، طلب تصرف و طلب ولایت است. تعلقش چه نحوه تعلقی است به جمیع مراتب ولایت است می‌خواهد متصرف باشد طلب تصرف میکند. اولین تصرف به امداد الهی در نفس خودش واقع میشود یعنی علم که قبلاً به نحو اجمالی طرفینی بود بوسیله این اختیار به امداد الهی در ضمیر خودش متصرف میشود، اختیار در علم متصرف میشود و

اولین تصرف را در زمینه رشد و در ظرف رشد خودش میکند. ظرف رشد خودش که علم بود و در یک بحث دیگر عرض کرده ایم جریان جزمیت است اولین موضوع مورد تصرف اختیار، همین جریان جزمیت است که کیفیتش چه کیفیتی باشد کیفیتش بطرف ملکوتی یا حیوانی باشد. بعد دیگر سنجش بدنبال این یا ملکوتی میشود یا حیوانی میشود.

ضرورت تعریف اختیار به نحو غیر تفویضی و غیر جبری

کد جلسه: ۱۴۸۷

یک اختیار حضرت حق داریم که به هر حال یک تعریفی (ولو به نحو اجمال تنزیه کنیم) هست که طبیعتاً با اختیار در جمیع مراتب که ذکر می‌کنیم از ولایت نباید مغایر در بیاید یعنی نمی‌توان گفت اختیار را به آن گونه توصیف می‌کنیم که نقیض و شکننده باشد نسبت به حضرت حق، یعنی سر از تفویض در بیاورد، حال سر از تفویض در آوردن باز تعریف در اصالت تعلق می‌خواهد، یعنی اینکه معنای تفویض این معنای تفویض رامی دهد؟ یا اینکه در محدوده خاصی تفویض باشد اشکال ندارد؟ و حاق بحث اختیار هم ظاهراً همین است، چون یک محدوده بسیار کوچک رسم کنید و یک دایره بسیار بزرگ میلیاردها کیلومتر شعاع آن باشد آن وقت یک دایره بسیار کوچک ولو یک میلیمتر شعاع آن باشد، در این یک میلیمتر سؤال می‌کنم مطلق است؟ و هیچ اختیار حضرت حق نیست؟ یا دو اختیار متناقض است؟ یعنی همین یک میلیمتر را می‌شکند؟ ظاهراً یکی از اشکالهای جبر و تفویض همین است که هر معنا و وجهی که برای اختیار ذکر کنید که باز گشت کند اطلاق تفویض را در مرتبه‌ای (از مراتب) ولو بگویید که خودش این اطلاق تفویض را خواسته است، این سؤال عیناً همان گونه طرح می‌شود که کل را واگذار کنید، یک موجه جزئی جزئی می‌تواند نقیض سالبه کلی باشد، اگر بنا باشد که دو اختیار همدیگر را بشکند و غلط باشد فرق نمی‌کند که بگویید کل را تفویض کرده یا بعض را یا یک میلیمتر را، بنابراین تعریف باید بگونه‌ای باشد که بتواند چنین مطلبی را حل کند، که نه اختیار مطلق از آن طرف بشود و از این طرف هم مطلق نشود، وجود دوئیت در دو مرتبه (کیف به اینکه می‌گویید مراتب اختیار زیاد است) و

دارای اختیار بودن جمیع مراتب ولایت

تعریف اختیار به التعلق بالولایه؛ تعلق به ولایت

کد جلسه: ۱۴۸۷

مخصوصاً بنا به تعریف خودمان می‌گوییم تعلق به ولایت است، یعنی جمیع مراتب ولایت، اختیار دارند. ولی اگر گفتید هر نحوه این اختیار کند، این در مجموع منحل است و متوجه را که نگاه کنیم یک اختیار غالب بیشتر نیست، آیا این سر از جبر در می‌آورد که بگوییم آن اختیار آمد این را از بین برد؟ یا نه، یا شأن تعلق به ولایت موضوعاً به گونه‌ای است که بتواند تصرف کند در خودش (اول) کیف تعلق را جایگاه آن را عوض کند و این متاخص با اختیار و مشیت حضرت حق نیست، حال اگر برای شروع به بحث اختیار معنا کنیم «التعلق بالولایه» نهایت جمیع مراتب ولایت، در نظام تعلق که گفتیم مراتب ترتیبی و تبدیلی وجود دارد و همه اشیاء در یک رتبه نیستند و در عین حال که ما به الاشتراک دارند، ما به الاختلاف هم دارند،

تعریف اختیار به طلب ولایت و نیابت؛ طلب نیابت ملکوتی یا طلب نیابت حیوانی

کد جلسه: ۱۴۸۷

بگوییم فرق اختیار (قوه) با سایر کیفیتها این است که طلب ولایت و نیابت است گرچه سایر قوه‌ها تعلق دارند، و طلب و تصرفی که دارد به جمیع اشکال می‌تواند شکل بگیرد، یا طلب نیابت ملکوتی است یا طلب نیابت حیوانی می‌خواهد تصرف کند اما تصرف حیوانی می‌کند و حتی اشد از حیوانات است علی‌ایحال می‌توان گفت اینها نقیض با

مشیت است؟ یا طلب تصرف اول به خودش بر می‌گردد و تصرف در خودش، کیف تصرف را عوض می‌کند، کیف ملکوتی یا حیوانی می‌کند،

عدم منافات اختیار به معنای طلب ولایت با علّیت

کد جلسه: ۱۴۸۷

طبیعی است اگر بحث علّیت را (نه به معنای جریان تعلق در یک وحدت و کثرت که دائم التزاید به طرف حضرت حق است) تجریدی بگیریم، اشکال باقی است، ولی اگر گفتیم علّیت در هر جا یک نوع حکم می‌کند متناسب با همان جا، و معنای علّیت چیزی جز جریان تعلق نیست، در نظام وحدت و کثرت که دائم التزاید به طرف مقصد است وقوع این جریان چیزی جز علّیت نیست، آن وقت لزوماً اختیار با علّیت درگیر نمی‌شود چون علّیت نسبت به طلب الولایه غیر از علّیت نسبت به سایر چیزها است، علّیت در طلب الولایه این است که ولایت محقق بشود به خودعلّیت، نحوه تعلق آن اگر تعلق بالولایه باشد با نحوه تعلق اشیاء که تعلق بالولایه نیست، بلکه تعلق تحت ولایت هستند فرق دارد آنها باید تحت قانون وحدت و کثرت خاص خودشان حرکت کنند و این جایگاهش در وحدت و کثرت، رتبه واحد را دارد، رتبه تصرف را دارد نه رتبه تکثر، اگر در جایگاه وحدت ترکیبی قرار بگیرد نسبت به آنها حکم ربط را پیدا می‌کند حال اگر جریان تعلق را متناسب با طلب ولایت بتوانیم لحاظ کنیم، در این صورت طلب از این شیء باشد که قدرت طلب را دارد ولی تحقق طلب در نفس خود به دست غیر باشد، تحقق تصرف و ولایت در نفس خودش منوط به غیر باشد. کیف به اینکه در مراتب مختلف علم و همه رفتارهای ذهنی و قلبی و عینی، آیا اینجا هم می‌توان گفت جبر است؟ یا ما بین جبر و تفیض است؟ یعنی به عبارت آخری حین التحقق صحیح نیست بگوییم وحدت ترکیبی بین طلب و تحقق است، آنچه محقق است وحدت ترکیبی بین طلب و افاضه است، یعنی افاضه شده است آن گونه که این طلب کرده است، حال سفارش دهنده این باشد و خداوند متعال افاضه کند خارج از مشیت افاضه نمی‌کند، پس نسبت بین طلب و مشیت تحقق پیدا می‌کند، نمی‌تواند داشته باشد چون طلب ولایت است، طلب ولایت یک طرف آن تصرف در مادون است و یک طرف آن تولی به ولایت مافوق است ولو دارد نبی مرتبه هستی باشد (کمی دقت کنید مرتبه سهل آن را) یک وقت نبی اکرم (ص) تصرف در موجودات می‌کند طبیعی است که تصرف ایشان همان گونه است که خداوند متعال می‌خواهد، اینگونه نیست که متضاد با خواست خداوند باشد، اینجا اختیار و طلبی که هست تبعیت و تولی آن به ربوبیت مطلق الهیه محرز است، به اندازه سعه ای که خداوند عطا فرموده به نبی اکرم (ص) ایشان تولی به ربوبیت الهیه دارد.

عدم امکان تناقض اختیارات در مراتب مختلف؛ با تعریف اختیار به طلب ولایت

کد جلسه: ۱۴۸۷

اینجا آدم می‌بیند که متناقض واقع نمی‌شود، به همان اندازه که خداوند متعال تعلق نبی اکرم (ص) را شدید قرار داده است به همان اندازه ایشان مقدورات طلب تصرف الهی و عملاً واسطه فیض بین خداوند متعال و مخلوقات می‌شود، اینجا خیلی سهل است، اما در باره اخص موجودات آیا همین طور است؟ آن هم طلب ولایت که می‌کند یک مرتبه از طلبت ولی در او هست ولو مخفی، و آیا این در مرحله ای است که همه منحل در اختیار حضرت حق می‌شوند تا بگوییم سر از جبر در آورد؟ یا می‌گوییم همگی طلب دارند، طلب مال همه آنها است طرف تصرف هم هست، و این طلب تصرف که طلب بسیار نازل می‌کند، باید یک طرف آن را به طرف تولی بیاوریم و یک طرف آن را نسبت به متصرف بیاوریم یک اشیایی را در یک رده هایی می‌گذاریم که تحت تصرف این هست و الا طلب تصرف نیست، حال این طلب تصرف که می‌کند، یک طرف ولایت این است که مولی علیه و از طرف رتبه بالا تر می‌خواهد سرپرستی کند رتبه مادون را حال اگر تصرف این الهی محض هست فرقی بین طاعت و عصیان باقی نمی‌ماند و اگر بگوییم رتبه این بالا بود و به طلب تصرف خودش رتبه او را می‌خواهند در رتبه حیوانات قرار دهند، خودش خودش را می‌خواهد بستر رشد غیر بکند هر چند در نتیجه هیچ فرقی نکند، لازمه طلب الولایه چنین چیزی هست که بتواند جایگاه خودش

ار نازل کند، یک بحث این است که در دستگاه حضرت حق مراتب نازل لازمه نظام خلقت است و یک بحث این است این خودش را در رتبه حیوانی قرار دهد، آیا بگوییم این هم لازم است تا اختیار از موضوعیت بیفتد؟ و به یک معنای دیگر اختیار شکل جبر پیدا کند؟ یا بگوییم معنای ضرورت در اصالت تعلق به نحوی که علیت تجریدی گفته می‌شود نیست، اینجا هماهنگی با جایگاه طلب هست، بدون اینکه الزام کند که این فرد یا این دسته یا این مجموعه چنین کاری را بکنند. اگر اختیار را به معنای ولایت بگیریم نه اختیار تجریدی کما اینکه علیت را ت جرییدی نمی‌گیریم کلیه تعاریف مثل جبر و تفویض و اختیار معنای خاص می‌دهد

تناقض اختیار و علیت در صورت مطلق و تجریدی تعریف کردن آن‌ها

کد جلسه: ۱۴۸۷

بحث به اینجا ختم شد که معنای کلمات مثل اختیار و علیت تا بر اساس دستگاه خاص نباشد نمی‌توان گفت که آیا معارضند یا مناقض، سازگاری یا ناسازگاری علیت و اختیار بازگشت آن به نحوه تعبیر و تفسیر از آن دارد، اگر هر دو را مطلق بگیریم و تجریدی حتماً متناقض هستند، چون علیت می‌گوید باید طبق قانون علیت بشود و سالب اختیار است، اختیار هم می‌گوید باید دارای قدرت فعل و ترک باشد و ناقض علیت

سه احتمال در تعریف اختیار

تعریف اختیار به امکان فعل و ترک؛ امکان اطاعت و عصیان

کد جلسه: ۱۴۸۸

برای اختیار سه معنا را یاد آور می‌شویم اگر احتمال دیگری به ذهن برادران می‌آید یاد آور شوند.
۱- اختیار به معنای امکان فعل و ترک بعبارت ساده تر امکان اطاعت و عصیان و یک موجودی خلق شده باشد که بتواند اطاعت کند و هم بتواند عصیان کند و غرض از این بیان و تعبیر هم مجوز ثواب و عقاب می‌باشد دار تکلیف درست کن باشد.

تعریف اختیار به حاکمیت بر ربط

کد جلسه: ۱۴۸۸

۲- احتمال تعریف اختیار را بگوئیم حاکمیت بر ربط در مقابل جبر همن جرایان در رابطه و ربط در اعلی ترین مرتبه ارتباط مخلوق به خالق از طریق علم به ضعف و فقر خودش ابتهاج به اعطای خداوند متعال و کمال ابتهاج و افتخار را ملاحظه کند و بگوئیم چنین بهجتی بدون علم نمی‌شود یعنی باید نسبت به مادون خودش حاکم بر رابطه باشد هر چند خودش بنفشه تحت رابطه به وجود می‌آید حد آن تحت رابطه معین می‌شود و تحت رابطه هم از بین می‌رود بگوئیم بوجود آمدن عالم و آدم تحت یک قوانینی است و رشد وسعه اختیار انسان هم تحت رابطه است از بین رفتن اختیار و مرگ او هم تحت رابطه است کانه یک دایره کوچکی رسم کرده اید که در آن دایره اختیار است و در آن حاکمیت بر رابطه است یک مرتبه که نسبت به مادون حاکمیت بر رابطه است اسم این حکومت بر رابطه را اختیار می‌گذاریم بنابه اصالت رابطه و این علاوه بر مجوز ثواب و عقاب بودن یک چیز دیگر را تمام می‌کند و آن امکان ابتهاج و اتکا برای بنده نسبت به خالق است یعنی معنای ثواب و عقاب معنای جدید دیگری پیدا می‌کند.

تعریف اختیار به تعلق به ولایت؛ طلب تصرف

کد جلسه: ۱۴۸۸

۳- معنای سوم اختیار بر اساس اصالت التعلق بالولایه است تعلق به ولایت یعنی طلب می‌کند تصرف را دارد نفس خودش و در مادون خودش و در نفس هم در جمیع مراتب قلبی ذهنی و حسی در نفس ادراک در نفس قدرت اختیار یعنی خود قدرت تعلق و در مادون در اشیاء طلب تصرف می‌کند چه طلب تصرف ملکوتی باشد چه طلب تصرف حیوانی باشد توضیح این مطلب این است که طلب تصرف همان طلب پرستش است در مرتبه کاملتر برایا ولیای نعم یک معنا دارد که بعدا باید صحبت کنیم برای مردم متوسط یک معنا دارد و برای اشقیای هم یک معنا دارد خود این طلب تصرف متصرف آن گاهی بستر است برای طاعت کانه چند موجود خلق شده است یکی آن شی تحت تصرف و یکی این متصرف گاهی هم طلب تصرف به معنای طلب ایجاد است طلب مرتبه کاملتر از پرستش است طلب ایجاد که در فصل آخر باید بحث کنیم بستر ظل اشتداد میشود لازمه شدت پرستش ایجاد بستر است توضیح بعدا می‌دهیم

ناسازگاری علیّت تجریدی با تمامی تعاریف اختیار

کد جلسه: ۱۴۸۸

هر کدام از این مراتب اختیار که با سه تعریف اشاره شد با علیّت به معنای تجریدی سازگار نیست چه بگوئید طلب تصرف است اشکال می‌شود چرا که طلب تصرف اینگونه وعده ای طلب تصرف آنگونه ای چه بگوئید طلب پرستش است باز مان اشکال می‌شود چرا عده ای اینگونه و عده ای آنگونه و چه بگوئیم طلب علم حاکمیت بر رابطه اشکال می‌شود چرا یکی سبیل علم را می‌پیماید و یکی سبیل جهل را یکی سبیل عقل است و یکی سبیل جهل و چه بگوئید ثواب و عقاب که اولین معنا بود که چرا را؟ یکی سبیل عقل است و یکی سبیل جهل و چه بگوئید ثواب و عقاب که اولین معنا بود که چرا له ان یفعل و له ان لا یفعل سر آن چیست که اختیار متناقض با علیّت است علیّت می‌گوید فعل از قبیل اثر است و اثر بدون علت معنا ندارد که ایجاد شود یا علت را بخواهیم به علت الحلل منتهی کنیم چرا گردن این بنده بیچراه بیفتد یا می‌گوئید گردن خود این فرد است کاری ندارید که بگوئید فطرت او اقتضا آن ثلاثم به بدن و خوبی دارد این فرد طلب کرده این کیف از پرستش و توفیق ثواب یا غیره ار هر کدام را که بگوئید اگر دو طرف داشته باشد دو طرف با علتی نمی‌سازد علیّت را نمی‌توانیم بگوئیم می‌شود انجام بگیرد می‌شود انجام بگیرد می‌شود انجام بگیرد می‌ریزد حتی نفسش بحث هم بهم می‌ریزد خود این بحث را وقتی می‌خواهیم بیک جایی برسانیم خود آن زیر سوال می‌رود باید علیّت جاری باشد اگر علیّت جاری است علم بع معنای یک اثر وجودی علت می‌خواهد از علت خودش هم تخلف نکرده است پس بنابراین علیّت در باب منطق صوری مغایر با حاکمیت بر رابطه یا قدرت فعل و ترک است هر فرضی قدرت حل اختیار را ندارد در جلسه گذشته صحبت شد که خواص ماهیت که علتی تحت آن عمل می‌کند اگر بخود ماهیت برگردد اینجا هم می‌گوئیم که یک وجودی هست که اقتضا طبلیعی آن اینگونه است که بدین شکل عمل کند عمل اختیاری و اگر به جهل حضرت جن برگردانید می‌گوئیم چرا مختلف خلق فرمود می‌گوئید لازمه نظام است می‌گوئیم اختیار هم لازمه نظام است معنای آن این است که ماهیت های ککوچک را بردید در یک ماهیت بزرگ به نظام و می‌گوئید لازمه آن نظام بزرگ اختلاف در ماهیتهاست می‌گوئیم لازمه آن ماهیتها این است که در آن اختیار هم باشد چنین قوه ای باشد اگر گفتتید لازمه نظام علیّت را نمی‌شکند اگر جبر باشد اشکال می‌شود اگر موضوع بحث علتی نظام است نظام در یک زمان و یا تدریجی الحصول بودن آن می‌گوئیم این تدریجی چرا تخلف معلول از علت که محال است و علت همه ممکنات تا قیامت و غیر ذالک در همه احوال هستو اگر قرار است من شصت سال عمر کنم الان که ۴۵ سال دارم شصت ساله هستم یا ۴۵ ساله سال کسی نمی‌تواند بگوید که الان در سن شصت سالگی هستید و عبادت و عصیان همه در سن شصت سالگی واقع شده قبول می‌کند که نماز فردا صبح را نخواندیم و رفع تکلیف نماز فردا صبح از ما نشده بچه یک ساله و جوان بیست ساله این تدریجا بیست سال می‌شود در سن یکسالگی نمی‌توان گفت که الان بیست ساله است ما وجود خارجی او را می‌گوئیم وجود علمی و غیره را کار نداریم وجود خارجی بچه یکساله بیست ساله است یا یکساله اگر کسی بگوید طفل در سن بیست سالگی از ما در متولد شده تدریج را چکار می‌کنید؟

کد جلسه: ۱۴۸۸

فعل اختیار بعدالاختیار حتما علت می‌خواهد اگر گفتید طلب الولایه با نقیض آن فرق دارد می‌گوئید گوجه فرنگی خاصیت گوجه فرنگی را دارد اختیار هم خاصیت خودش را دارد اگر گفتیم خاصیت اختیار مثل خاصیت سیب است اگر اختیار خلق شد اختیار است خاصیت خودش را دارد نقض آن این است که انبیا معجزه می‌کردند این قول یک اشکال دیگر دارد مضافا بر قول انبیا وجدان مطلب که کیسف نفسانی اول با کیف نفسانی دوم متضاد است و دوئیت را داخل نفس می‌برد و نفس را دو پاره می‌کند کانه آدمیزاد یکی قائل به اختیار است و یک جا قائل به جبر در عین حال که یک آدم هست و سوال دیگری که طرح می‌شود این است که فرضا جبری است در جبر گفتن راست و دروغ قطعاً باطل است راست و دروغ مساوی است در عنوان خارجی است در عنوان ذهنی است خارج از حقیقت اشیا را راست و دروغی نمی‌ماند یک پله بالاتر درست و غلط هم نمی‌ماند در جبر بنابه حکم علیت هم اینگونه است جدلاً از خود علیت استفاده می‌کنیم که نه راست و دروغ می‌ماند و صحیح و غلط و بالاتر نه حق و باطل و لغویت چیزی جز این نیست اگر گفتید حق و باطل نمی‌ماند خلقت لغو میشود

اگر گفتید چنی است ظلم و عدل نمی‌ماند هیچ چیز روی هیچ چیز بند نیست می‌گوئیم اختلاف آثار هم از بین می‌رود یعنی نه فقط تغییر و سیر طرف غایت باطل است تغایر هم باطل است و این با خود علیت نمی‌سازد یعنی درون متناقض بودن علیت اثبات می‌شود البته علیت تجربیدی راست و دروغ بودن مشخص است مثل خواص اشیا اگر یکی باطل است یکی حق و در مورد یکی سلوک خوب کن و دیگری خیر می‌گویم اینگونه نیست بالا می‌گویم اینگونه نیست بالاتر می‌گویم اینها مساوی هستند همانگونه که نسبت هب علیت مساوی هستند نسبت به آثار هم مساوی هستند اختلاف آثار برای چه؟ بنابراین علتی خودش خودش را نقض می‌کند. اگر گفتید خلقت لغو شد و تغییراتی از بین رفت و اشکالی ندارد می‌گویم اختلاف خاصیت برای چه می‌گوئید برای اینکه نظام باشد می‌گویم خیر اگر نباشد عدل و ظلم مساوی باشد نظام و عدم نظام هم مساوی است. علیتی که شما ذکر می‌کنید از قبیل علیتی است که بین موجودات غیر ولی می‌تواند باشد در غیر آن محال است محقق شود لذا می‌گوئید خداوند متعال از موضوع بحث خارج است لذا به احد طرفین نقیض مجبورید قائل شوید یا می‌گوئید خدای متعال خارج از بحث علیت است یا وقتی بحث می‌کنید می‌گوئید صفات است و ذات و در چیز دیگری گیر می‌کنید یعنی آنجا چطور می‌گوئید عیبی ندارد بساطت را بگونه دیگر است که با تفرق فعل سازگار است این نحوه نحوهایی که می‌گوئید از ضیق قدرت تعریف علیت است می‌خواهید هم تنزیه کنید هم نمیتوانید خارج از انکار کنید مجبورید قید بنید این عدم قدرت مشمول علیت است که شما را آنگونه می‌کند و این انحصار به ذات باری تعالی ندارد نسبت به نماینده او هم همینگونه است قدرت تفسیر ندارد چون میدان تفسیر چنین علیتی محدوده به اموری است که تحت جبر عمل می‌کنند که بعد رد خواهیم کرد که آنجا را هم تعیین نمیتواند بکند.

عدم امکان تعریف حرکت در صورت تجربیدی دانستن علیت

کد جلسه: ۱۴۸۸

اینگونه علیت حرکت را هم معنا نمی‌تواند بکند آن علیت علیت تجربیدی وقتی حرکت را خواست معنا کند در چندین جا به بن بست رسید یکی درباره دو امر متوالی یکی درباره مکان اینجا از شئون همان مطلب است نه رتبه و مرتبه اشیا را می‌تواند ملاحظه کند چون قبلاً مکان را نتوانسته بود ملاحظه کند در بحث اصالت تعلق تمام شد که علیت تجربیدی نمی‌تواند زمان و مکان را بیان کند چگونه می‌خواهد اختیار را که هم از نظر ترتیب رتبتاً بالاتر و هم از جریان تبدیل متصرف در زمان مسلماً نمی‌تواند تفسیر کند یعنی همن نقضی که قدم قبل ما وارد کردیم همان نقض است که اینجا وارد شده است چیز جدید نیست نقض بر زمان و مکان در مرتبه اختیار نسبت هب مخراتب مادون که مرتبه ولایت است و زمان تصرفش واقع شده است و بهمان برهان که زمان و مکان را گفتیم می‌خواهیم بحث اختیار را تمام کنیم

انشاءالله و بعبارت دیگر پایه این بحث همان بحث اصالت تعلق است بهمین دلیل است که می‌گوئیم تعریف ما در آنجا قدرت دارد که تعریف در اینجا را هم تمام کند البته نقضهائی را که اینجا به علت کردیم همه تطبیق بشود یعنی تعریف اثباتی از اختیار رابنا بر اصالت تعلق بیان کنیم و مشا هم نقضایی را که آنجا حذف شده و گفتیم در بحث اختیار ببینیم آیا هماهنگی بین تعاریف آنجا و بحث اختیار هست یعنی علیتی به شکل دیگری که در اصالت تعلق بیان می‌شود این علیت به این شکل قدرت تعریف اینها را دارد یا نه؟

ناسازگاری علّیت انتزاعی با مسأله تغییر و تدریج

کد جلسه: ۱۴۸۹

تدریج با علّیت انتزاعی نمی‌سازد اگر تدریجی نشد یعنی با همه خصوصیاتش خلق شده و فاقد خصوصیات رتبه دوم است. متدرج است یعنی خودش است یا دومی است کدام خلق شده است در این عالم خلق شده نه آن عالم یکساله خلق شده نه پنجاه ساله و لذا تغییر و تغایر هم نقض می‌شود

ضرورت اعطای اختیار به مخلوق، در صورت خلق او به عنوان خلیفه

کد جلسه: ۱۴۸۹

اگر بخواهند خلیفه خلق کنند باید اختیار شاء داشته باشند

ناسازگاری علّیت تجریدی با علم، تغییر و تغایر

کد جلسه: ۱۴۹۰

در مورد هماهنگی اصل علّیت با سایر مفاهیم در دستگاه منطق صوری نیز این نقض را فرمود که اولاً اصل علّیت به هیچ وجه با اختیار و ثانیاً با علم و تغییر و تغایر قابل جمع نیست تغییر هم عبارت است از جریان حد اولیه در ربط تبدیلی یا به تعبیر دیگر علّیت در ربط تبدیلی است و اصل علّیت تجریدی قدرت تفسیر و معنایش این است که ما نمی‌توانیم جریان حد اولیه را در کثرت تبدیلی تفسیر کنیم و معنای این مطلب چنین است که ما نمی‌توانیم علّیت را تفسیر کنیم چون علّیت چیزی جز جریان حد اولیه در کثرتها اعم از کثرات تبدیلی و ترتیبی نیست. مطلب قبلی عدم قدرت تفسیر حد اولیه نسبت به تغییر بود و اینجا می‌فرمائید بازگشت آن به این است که علّیت هم در آن دستگاه نمی‌تواند تغییر را تفسیر کند بنابراین تغایر را هم نمی‌تواند تفسیر کند.

تعریف اختیار به له أن يفعل و له أن لا يفعل

کد جلسه: ۱۴۹۳

اختیار هم چند تعریف برایش ذکر شده یکی اینکه له ان يفعل و له ان لا يفعل، می‌تواند انجام دهد و می‌تواند انجام ندهد

بگوئیم اصلاً این معنای اختیار نیست و معنای اینکه می‌تواند انجام دهد یا انجام ندهد بریک مفروضات قبلی استوار است. که اول عالم خلق شده و یکی از موجودات آن هم موجود مختار است و برای عالم یک حرکت جبری فرض شده و در مورد این موجود مختار گفته اید می‌تواند حرکتش را انتخاب کند و در پایان هم اگر آن کارهائی که دستور داده اند انجام دهد پاداش خیر خواهد داشت و اگر انجام نداد عقاب می‌شود

کد جلسه: ۱۴۹۳

یک بیان دیگر از اختیار این بود که موجود مختار اصل است و بستر رشد او مخلوقات دیگر هستند و اختیار طلب تصرف در سایر موجودات است. حالا به او می‌گویند در ملک مولا آنگونه که صحیح نیست تصرف نکن بلکه تصرف صحیح بکن. این شکل هم نزدیک به شکل و بیان اول است فقط این تفاوت را دارد که در اولی می‌گفتید می‌تواند فعل را انجام دهد و می‌تواند ترک را انجام دهد و در اینجا این توانائی را از او گرفته‌اید و می‌گوئید طلب می‌کند که بتواند تصرفی بکند. اختیار طلب التصرف است و در نهایت این طلب التصرف دو شکل دارد. پس در این مطلب به اولی شبیه است که یک موجود مختار جداگانه است و موجودات غیر مختار هم جداگانه هستند و تفاوتش با اولی این است که در اولی فاعلیت بالاستقلال لحاظ شده بود و فقط بحث ارشاد مطرح است که اگر چنین کردی پاداش می‌بینی و اگر چنان کردی عقاب می‌شود، اما معنای طلب التصرف این است که خودش فاعلیت ندارد و فاعلیتش بعداً با افاضه و امداد الهی واقع می‌شود کلاً نمد هولا و هولا اگر مقداریکه در مشیت صحیح باشد که امداد شود این موجود آن قدرت آن یفعل را پیدا می‌کند و به مقداری هم که متناسب با مشیت نباشد امداد نشده و به او عطا نمی‌شود، بسیاری از ظالمان دنیا خیلی چیزها خواسته‌اند تلاش هم زیاد کرده‌اند و لکن موفق به انجام آن کار نشده‌اند، خیلی از صالحین هم تلاش کرده‌اند و لکن مشیت بر این نبوده است مثال ظاهر این، وجود مبارک سید الموحدين صلوات الله علیه است که در جنگ صفین رفتند تا ظلم را نابود کنند و فرمودند من کرم را محکم می‌بندم و برای جنگ حرکت می‌کنم و یفعل الله بعد ذلک من یشاء هر چه خدا خواست گر خواست پیروزی و اگر نخواست ما وظیفه خودمان را انجام داده ایم به اصطلاح خودمان انجام تکلیف بشود. یک مطلب دیگر اینکه بستر بعد از طلب خلق می‌شود طلب التصرف نیست بلکه طلب پرستش است. اگر منظور شما استحاله علیت نباشد یک فرض این است که وقتی دو راهی را به خودش می‌سپارند و حتماً در یک رتبه ای به خود او می‌سپارند نهایت در این اختیاری که تناسبات تعلق ایجاب می‌کند چه نحوه اختیاری را ایجاب می‌کند؟ تعاریف مختلفی را ابتدا عرض می‌کنیم تا ببینیم کدام تعریف متناسب با اصالت تعلق است، تعریف اول اثر موجود مختار بر غیر مختار کاملاً دست خود اوست می‌تواند از نظر اصالت تعلق اثر فعل را به خودش برگرداند. می‌تواند او موثر شود و غیر مختار هم از اختیار او متأثر بشود دایره اش را می‌توان از این هم وسیعتر کرد و گفت و مختارهای دیگر هم به نسبت از اختیار او متأثر شود، یک موجود مختار را می‌کشد و پس از کشتن دیگر آن فرد اختیار ندارد، می‌تواند مستقلاً بر غیر اثر بگذارد،

مقیّد بودن اختیار نسبت به مشیّت الهیه

کد جلسه: ۱۴۹۳

غیر از آنچه که گفته شد فاعل جلت عظمت به این موجود افاضه می‌کند تا وحدت ترکیبی جدید بوجود آید و لکن مناسب این مرتبه مناسب یک چنین قدرتی است (همچنین می‌توان گفت اگر ولایت هم از تناسبات تعلق است این) شکل اول در اصالت تعلق مردود است چون نسبتش به مشیت در فعل تمام نشده است، مشیت یک اختیار حاکم است تناسبات تعلق این است که به این فرد ولایت دهد ولی اگر این فرد خواست اعمال ولایت کرده و تغییر ایجاد کند آیا این اعمال از طرف ولایت مطلقه الهیه هیچگونه قیدی نمی‌خورد؟ قیدی می‌خورد که هرگونه کاری از آن نیاید و له آن یفعل و له آن لایفعل نباش؟ از کلمه به آن یفعل و له آن لایفعل هیچ قیدی بیرون نمی‌آید کانه می‌تواند فرض می‌شود که دایره اش مطلق باشد می‌تواند فرض شود که محدود باشد ولی اگر گفتید طلب تصرف است این تصرف تحقق نمی‌یابد مگر متناسب با آن شاء باشد و اگر نباشد امداد نمی‌شود.

کد جلسه: ۱۵۱۰

هرکدام دیگری را نقض می کنند و تقریض نقض این است که به حکم علیّت، فاعلیت باید معلل به علت باشد به حکم اختیار نباید فاعلیت معلل به علت باشد. این نفی که برای فعل بشر و رابطه اش با ذات انسان است به حکم علیّت می وان گفته که در صغری هر فعل انسان دارای خصوصیتی است و در کبری هر خصوصیتی به ذاتی خصوصیت منتهی می شود بعد در نتیجه می گوئیم خصوصیت فعل به ذات منتهی می شود اگر این را جدا جدا کنیم می توان گفت خود فعل خصوصیتی دارد که این خصوصیت به ذات فعل بر می گردد یا می توان گفت فعل دارای خصوصیت است هر خصوصیتی به صاحب خصوصیت بر می گردد پس خصوصیت فعل به خود فعل بر می گردد بعد می گوئیم خود فعل هم خصوصیت فاعل است و هر صاحب خصوصیتی خصوصیتش به ذات منتهی شده به فاعل فعل بر می گردد و بعد این خصوصیت با ذات فاعل ارتباط پیدا می کند، بهر حال چه اینها را مع کنیم و در یک قیاس بیان کنیم و چه تقسیم کنیم خصوصیت فعل باید با ذات فاعل ارتباط یابد از لوازم آثار ذات است به حکم علیّت است و معنای وجدانی بودنش همین است که وجدانی است که اختیار نیست

ادراک وجدانی عدل و ظلم؛ دلیل بر اختیار

کد جلسه: ۱۵۱۰

ادراک عدل و ظلم در یک مرتبه وجدانی است و وجدان خوب و بد عدل و ظلم کاشف از این است که اختیار هست و اگر اختیار را بردارید عدل و ظلم و خیر و شر زیبایی و زشتی برداشته می شود

وجود ابتهاج و اضطراب؛ دلیل بر اختیار

کد جلسه: ۱۵۱۰

بلکه ابتهاج و اضطراب برداشته می شود، اگر اختیار نباشد اضطراب بی معناست کما اینکه ابتهاج بی معناست درک ابتهاج و درک اضطراب مشعر بر وجدانی بودن اختیار است. شیی تغییر می کند ولی این تغییر تغییری است که ملائمت و سازگاری با نفس دارد یا ندارد، این ادراک مربوط به اختیار است اگر اختیار را بردارید و اختیار وجدانی نباشد ملائمت است یعنی چه؟ و ناملائمت است یعنی چه؟ مبتهج است یعنی چه؟ یعنی اگر حسن عدل و قبح ظلم بدیهی در زد عقل عملی است در پله قبل آن تفاوت بین ابتهاج و اضطراب است و این تفاوت اختیار را اثبات می کند اگر مطلقاً اختیار فرض نداشته باشد با حذف مطلق اختیار تغییر اثبات می شود نه ابتهاج و اضطراب چون دیگر با حذف اختیار تناسب و عدم تناسب نداریم و ادراک از اینکه متناسب است و ادراک از اینکه متناسب نیست ادراک در دو نشاط و ادراک درد و الم برای اثبات اختیار کافی نیست. مساوی بودن این دو وجدانی بودن اختیار را تمام می کند کما اینکه در غیر مختار که هیچ مرتبه ای از اختیار نداشته باشد نسبت اختیار به آن صحیح نیست علاوه بر اینکه ادراک از آثار اختیار که عزم و قصد و طلب و امثال ذلک است، از بین می رود و ظاهراً همه ابناء بشر هرکس در هر رتبه ای که هست عزم و قصد دارد بلکه نازل تر از بشر هم این عزم را متناسب با رتبه تصرف و اختیارش دارد.

عدم امکان تفسیر علیّت در صورت قائل شدن به اختیار

کد جلسه: ۱۵۱۰

به هر حال اگر علیّت باید مفسر هر چیزی باشد مفسر این مطلب نیست و اگر مفسر این قسمت نباشد باید حدی

که بتواند مفسر باشد تعیین کند و تفسیر از همدو ارائه دهد بدیهی است که اگر اختیار را هم به عنوان حد اولیه و این وجدان را وجدان اصلی قرار دهیم بنابیه بیانی که ذکر می کنند دیگر نمی توانید علیت را تفسیر کنید.

محال بودن تغییر در وضعیّت جبر محض و تفویض محض

کد جلسه: ۱۶۶۵

شیی ای که محقق می شود فقط یک اختیار نیست یعنی اگر گفته شود فقط اختیار حضرت حق هست و لا غیر به معنای جبر بود که گفتیم اصلا وقوع این ممتنع است چون در جبر محض، تغییر محال است و کون و فساد ممکن است و در تفویض محض هم تغییر محال است، بلکه تحقق ناشی از دو شاء است و می شود لاجبر و لا تفویض و اگر نظام فاعلیت باشد اصلا جبر و تفویض موضع پیدا نمی کند و موضوعیت ندارد.

بازگشت اختیار به فاعلیت ترکیبی عبد و حضرت حق

کد جلسه: ۱۶۶۵

فاعلیت ترکیبی نسبتی به فاعلیت حضرت حق، و نسبتی به فاعلیت عبد دارد. فاعلیت ترکیبی است که شیئی را تحویل می دهد. تقوم فاعلیت ترکیبی اینطور نیست که قابل تجزیه باشد و بگوئیم بعضی از این شاء عبدا است و بعضی از این شاء مولا است بلکه تا هر جا که جلو روید هر دو حضور دارند کانه وقوع ثانی یک متوجه از ترکیب فاعلی است و این هیچ مانعی برای قیومیت و مطلق بودن ایجاد و خلقت از ناحیه حضرت حق نمی آورد چون کیفیتا اینطور است و باز برای جهت گیری کلی عالم مانع نیست. متوجه کل قوام به اجزاء دارد ولی فاعلیت هیچ یک از مراتب نظام فاعلی بگونه ای تحقق پیدا نمی کند که مغایر با مشیت حاکم باشد، آن چیز اعطاء می شود که به فاعلیت حضرت حق نسبتی دارد و یک نسبتی هم به فاعلیت عبد دارد. برای مثال گفته شده ظرفیت و رتبه این عدد پنجاه است و می تواند از عدد سی تا هفتاد را طلب کند، اگر فوق پنجاه را طلب کند طلب ملکوتی است و اگر زیر پنجاه را طلب کرد طلب حیوانی است و لکن عین خود آن عدد را ایجاد نمی کنند بلکه متناسب با مشیت ایجاد می کنند. نظام ولایت هم اقتضائی دارد و در تمام مراتب آن شریک هستید درون این نظام ولایت و برخورد اختیارها متناسب با مشیت ربوبیه و متناسب با این پیشنهاد است، ممکن است در نشان دادن همه اینها با یکدیگر و تصور آن موفق نباشیم ولی آن بخش اول که دو تا شاء ترکیب شده اند راحت به ذهن می آید

مقید و محدود بودن اختیار به شاء منصب بالاتر

کد جلسه: ۱۶۶۵

می گوئید در یک اداره، توزیع اختیارات می کنیم بعد می گوئید فلانی دارای این قدرت است می گویم هرکاری را می تواند بکند، می گوئید نه اینطور نیست بلکه در محدوده وظائف و اختیاراتش می تواند کار کند البته وظائف و اختیاراتش متناسب با منصبش بالاست، آن پائینی هم در محدوده وظائف و اختیاراتش می تواند کارهایی انجام دهد. حالا همه آنها را از آن اداره بیرون آورید بعد می گوئید این نخست وزیر سابق اگر الان دستور دهد مثل آن موقع از او اطاعت می کنند می گوئید نه چون این قبلا یک منصبی داشته و امضایش یک یک اثرهایی داشته ولی حالا دیگر چنین نیست و نمی تواند چنان شاءهایی را داشته باشد. پس اگر ظرفیت و ارتباط و تعلق در نظام معنا می یابد و اگر از کلیه ارتباطات نظام ولایت جدا شوید دیگر معنا ندارد که اختیار و تعلقی داشته باشید.

ضرورت پیدایش فاعل های مختار برای اشتداد پرستش خداوند در قالب نظام

کد جلسه: ۱۶۶۵

صحیح است بگوئیم شدت یافتن اشتیاق نبی اکرم "ص" تابع نظام است اگر بخواهد خداوند به همه اشکال پرستیده شود حتماً لازم است بشر خلق شود و اختیار داشته باشد اگر بخواهد شدت پیدا کند و این مرتبه از اطاعت و قرب باشد فاعلیت ایشان تقوم دارد به اینکه یک فاعلهائی به طفیل وجود ایشان خلق شوند.

محال بودن تغییر در وضعیّت جبر مطلق

کد جلسه: ۱۶۶۵

در جبر مطلق تغییر محال است

قابل تعریف نبودن اختیار بدون تعریف فاعلیت و ولایت

کد جلسه: ۱۷۷۳

«فاعلیت» بدون «ولایت» قابل تعریف نیست و «اختیار» هم بدون «ولایت» قابل تعریف نیست

اصل بودن نظام ولایت در پیدایش و توسعه اختیار

کد جلسه: ۱۷۷۳

نظام ولایت در «پیدایش» اختیار و «توسعه» آن اصل است. در بحث «ولایت اجتماعی» اصولاً بحث در این باره نشد که «دخالت در اختیار غیر» خواهد بود. چون گفتیم اصولاً اختیاری برای غیر محقق نمی‌شود و توسعه پیدا نمی‌کند، الا «در نظام ولایت» نظام ولایت اصل در پیدایش اختیار و توسعه اختیار است. - نظام ولایت تکوینی اصل اختیار را می‌سازد. نظام ولایت اجتماعی «توسعه در جریان رشد» را می‌سازد. اصل پیدایش «توسعه اختیار» (چه اختیارات سیاسی، یعنی وزن و قدرت سیاسی و چه وزن و قدرت مفاهیم فرهنگی یعنی توسعه یافتگی مفاهیم فرهنگی به منزلتی که قدرت حل مشکلات را داشته باشد و به بن بست نیفتند) به دنبال «ولایت» حاصل می‌شود. از تولی «به ولایت است که شما دوستان (بحمدالله) در اینجا متنسک به اصطلاحاتی نشدید که مجبور شوید بگویید «اسلام در امر اجراء، نظری ندارد»!

تعریف اختیار به نقیض کیفیت؛ سلب کیفیت‌های متعدّد

کد جلسه: ۱۹۸۸

در مقدمه بحث اختیار به نظر می‌رسد باید به اینکه معنی اختیار چیست پردازیم که آیا اختیار به معنی نقیض کیفیت است یعنی هر جا اختیار هست به نقیض کیفیت تعریف می‌شود. مثل مفهوم علوم که با تحلیل عقلی از طریق ملاحظه سلب و محدودیتهای جزئی که تا مرحله سلب کیفیت و سرانجام وجود آن ادامه پیدا می‌کند شبیه اینرا نسبت به کیفیت عمل کنیم یعنی با سلب کیفیتهای متعدد آنرا نقیض کیفیت معرفی کنیم

تعریف اختیار به محصول کیفیت؛ اصل گرفتن کیفیت در اختیار

کد جلسه: ۱۹۸۸

فرض دیگر اینکه در جهت عکس احتمال اول اختیار را محصول کیفیت بدانیم به این معنا که کیفیت را اصل و حاکم بگیریم و بگوئیم اختیار محصول کیفیت است

کد جلسه: ۱۹۸۸

فرض سوم هم اینکه بگوئیم کیفیت محصول اختیار است و اختیار منشأ کیفیت است. روشن است اگر اختیار منشأ کیفیت باشد نقیض اختیار نیست. منشأ پیدایش نقیض موضوع و محصول نیست بلکه رفعت و تقدم موضوعی دارد نه اینکه نقیض آن باشد.

بروز هرج و مرج و بی قانونی در صورت نقیض بودن اختیار با کیفیت

کد جلسه: ۱۹۸۸

به نظر می رسد اگر اختیار را نقیض کیفیت (در هر مرتبه و به هر نسبت که فرض شود) بگیریم به همان نسبت هرج و مرج را پذیرفته ایم. هرج و مرج نقیض ضابطه و کیفیت است، هرج و مرج یعنی بی قانونی و عدم تقلید. این عدم تقلید را هم در رفتار انسان و هم در اشیاء می توان تصور کرد. یک شیء را فرض کنید که هیچ خاصیتی در مقیداً نتوان از آن انتظار داشت (حالا این چیز در خارج باشد یا نباشد ما کاری به آن نداریم مثل مفهوم عدم) لذا همانطور یک جبر (به معنی حاکمیت کیفیت بر اختیار و اینکه اختیار محصول کیفیت باشد) نمی تواند در تعریف اختیار اصل باشد. هرج و مرج و بی قاعدگی هم نمی تواند در تعریف اختیار اصل باشد

صحیح بودن احتمال محصول بودن کیفیت برای اختیار؛ اختیار موجود کیفیت

کد جلسه: ۱۹۸۸

ما می گوئیم کیفیت محصول اختیار است به این معنا که اختیار موجد کیفیت است و لذا بوسیله کیفیت تعریف نمی شود بلکه بوسیله خودش باید تعریف شود و اگر بخواهد تعریف به خودش بوشد باید برای خودش فرض زیاده و نقصان بکنیم و زیاده و نقصان، خودش را با خودش بسنجیم تا امکان تمیز شیء بوسیله خودش پیدا بشود چون اگر بخواهیم شیء را بوسیله خودش تمیز دهیم و نه با غیر خودش باید چیزی از خودش فرض بشود که زائد بر ذاتش هم نباشد بلکه عین ذاتش باشد. اگر بخواهیم عین ذات چیزی را فرض کنیم باید دو مرتبه خود او را ملاحظه کنیم و مرتبه را هم بعنوان یک کیفیت اصل قرار ندهیم بلکه آنرا به تبع آن ذات ملاحظه کنیم و مرتبه را هم بعنوان یک کیفیت اثل قرار ندهیم بلکه آنرا به تبع آن ذات ملاحظه کنیم و بسنجیم. این شدنی است برای اینکه چنین کاری بکنیم باید اختیار را با توسعه اختیار یا تضییق اختیار بشناسیم در اینصورت لازم هست که اختیار را موجب بگیریم برای هر چیزی که هست که غایت آن ایجاد خود توسعه اختیار باشد. بنظر می رسد که این مطلب یکدسته بسیار زیادی از سوالاتی را که در بحث جبر و اختیار طرح می شود را خود بخود، موضوعاً نفی می کند

عدم امکان تعریف اختیار بر مبنای اصالت ماهیت؛ به دلیل اصل بودن کیفیت در آن

کد جلسه: ۱۹۸۸

بر اساس اصالت ماهیت یا همان اصالت کیفیت، اختیار قابلیت تعریف ندارد بنابر فرمایشی هم که از مرحوم آخوند نقل می شود «ما جعل الله مشمشه مشمشه» خدا قرار نداده زردآلو را زردآلو بلکه او را ایجاد کرده است یعنی کیفیت قراردادی نیست. بلکه می شود وجود به آن داد و یا نداد. کیفیت خصوصیات ذاتی خودش را دارد. «والذاتی لا یعلل و لا یتخلف» این نظریه اصالت ماهیت قدرت بیان اختیار را ندارد و اهمال و اجمال را که بگوئیم «لهو ان یفعل و لهو ان لا یفعل» اینرا یک تصور و تخیل می دانند می گویند هر ذاتی متناسب با خودش عمل خواهد کرد و فعلش هم اثر اوست و اختیار نیست

کد جلسه: ۱۹۸۸

اما بنابر قول اصالت وجود باز هم اگر وجود را شأن برای مشیت بالغه بگیریم و معلل کردن آنرا هم فقط به تجلی و چلوه های ذات بدانیم در این هم اختیار قابل توصیف نیست. هرچند به معنای اصالت کیفیت نیست ولی باز هم به معنی فاعلیتی هم که ما ذکر می کنیم نیست. شأن هم که بدانند، شأن تبعیت از ذی شان دارد و اختیار علی فرض اینکه مفهوماً اثبات بشود، مصداقاً فقط یک مختار است مثل وجود که یک وجود داریم که مستوعب و فراگیر است، وحدت دارد و همه را می پوشاند. اینجا هم یک اختیار دارید و اختیار و جبر موضوعاً برطرف می شود چون طرح کیفیت و نبود کیفیت برای تعدد است نه برای وحدت و آنها بنابر بحث اگر برای وجود وحدت قائل بشوند طرح هرگونه دوئیت مفروضی از بین می رود از جمله طرح مفهوم جبر و اختیار. یک نیست که فرض او داشته باشد واحد یک وجود را بحث نمی کنند بلکه وحدت و احدیت وجود را بحث می کنند. صورت مسئله راهم بنحوه ای خط می زنند که تعریضی برای اختیار داده نمی وشد که بنابرین قول دوم (اگر کسی بپذیرد) تکلیف و مسائلی نظیر آن همه اش باید به تجلی بازگردد. خود تکلیف کردن یک بعد تجلی هست تجلیاتی که تعددشان هم عین وحدتشان است و وحدتشان هم عین تعددشان هست یعنی بی تفسیری تجلی. برای اینکه اگر مجلی، تجلی و متجلی به تجلی سه امر باشند، خودش با وحدت سازگار نیست. اگر بحث از وحدت باشد نه جبر و نه اختیار هیچکدام تفسیر ندارد و هیچ دوئیتی نمی تواند لحاظ شود، مگر دوئیت اعتباری (و همراه با آن وحدت حقیقتی).

عدم امکان تعریف اختیار بر مبنای ترکیبی اصالت ماهیت و اصالت وجود

کد جلسه: ۱۹۸۸

مرحله سوم این است که بخواهیم هر دو اینها را به نحو تالیف یمتشابک قرار دهیم. این مرحله هم با تعریف اختیار سازگار نیست زیرا مفهوم اختیار را که توصیف می کنید عدم تکلیف را به معنای نقیض فرض می کنید و آنطرفش، کیفیت هم به معنای حد و قاعده است و بد یک نسبتی از این و نسبتی از آن را ملاحظه می کنید و محصول اینها می گیرید.

اختیار به معنای قدرت بر جعل و خلق

کد جلسه: ۱۹۸۸

یک مفروض هم اینست که اختیار را موجب کیفیت بگیرید. یعنی نه تنها خدا هست که می تواند جعاً کند و شمشه را ایجاد نماید، بلکه همه عباد هم و هرکسی در منزلت خودش می تواند جعل کند. اختیار یعنی قدرت ایجاد یعنی اختیار به خودش و به توسعه اختیار تعریف می شود. اختیار می تواند اختیار را افزایش یا کاهش دهد. کاهش و زیاده و نقصان هم به کیف معنی نمی شود، بلکه به بود و نبود خود اختیار معنی می شود.

اعتراف آخوند خراسانی بر ناسازگاری مبانی فلسفی موجود با اختیار

کد جلسه: ۱۹۸۸

اصولاً بر این اساس انسان اختیار ندارد. آخوند سلب می کند. اینکه می گوید قلم اینجا که رسید شکست، چون می داند که این با تکلیف سازگار نیست. اول صحبت می کند و می گوید: که آیا اگر اختیار نباشد، جهنمی ها جهنم می روند؟ بعد می گوید بله، چون ذاتشان هم جهنمی است و بعد هم به روایت «السعيد سعيد في بطن امه والشقي شقي في بطن امه» و سپس هم می گوید آتش هم چیزی است که سازگار با ذات آن کار است و ثمره عمل خودش هم هست و خدا هم چیزی به او ظلم نکرده است و او را آورده است و او هم فعل آتشی انجام می دهد و به آتش هم می رسد،

کمال او هم در این است که به آتش برسد و حتی عده ای دیگر از آقایان می گویند در آتش هم منعم است و لذت می برد، همانگونه که بهشتی ها در بهشت منعم هستند. حتی خیلی از متکلمین که قبلاً قائل به اصالت وجود نبوده اند بسیار سعی کرده اند که این لوازم را نفی کنند، خیلی از افراد هم به راحتی اقرار کرده اند، که این بحثی نیست که بتوان آن را با دلیل شناخت و اثلاً باید آن را رها نمود و از آن بحث نمود. لازمه منطقی اصالت وجود و مهیت نارسائی در تعریف اختیار است.

سازگار بودن علیّت و اصالت کیفیت (اصالت وجود و ماهیت) با جبر ساکن

کد جلسه: ۱۹۸۸

جبر یعنی حرت در یک کیفیت و اگر معنای دیگری غیر از این بتوان برای جبر کرد عیبی ندارد، جبر یعنی محکومیت و تبعیت محض ... جبر تعریفی جز کیفیت و ذات ندارد به عبارتی دیگر گاهی می گوئیم این خاصیت این شیء است و نمی شود کاری کرد و این می شود جبری. حالا چه در انسان باشد یا غیره می توانید بگوئید آب مجبور است حجم و وزن مخصوصش چنین است و جنان هم عمل می کند. یعنی عمل کردن و محکومیت تحت رابطه ای یا جربانی تحت یک قانون که تخلف ناپذیر است. همان چیزی را که می گویند لایخلف و لایتخلف و الی آخر. اصالت کیفیت جز این نمی تواند باشد. مطلب همین است که شما مفهوم جبر و اختیار را بر چه اساس می خواهید تمام کنید؟ مسلم این که دستگاه اصالت علیت و کیفیت و ماهیت جبر را خوب می توانند توضیح دهند.

نا توانی اصالت ماهیت و وجود در تعریف جبر در حرکت

کد جلسه: ۱۹۸۸

ولی سؤال مهم این که آیا جبر را در حرکت هم می توانند توضیح دهند یا فقط جبر در کیفیت و ایستادن است؟ به هر حال جبر را توضیح می دهند. ممکن است آخر کار بگوئیم جبر را هم نمی توانند توضیح دهند چون اصالت کیفیت در نهایت خصوصیات متعدد دارد یا خیر؟ نسبت آنها باهم چیست؟ تا برسانیم به صفر و بگوئیم تعریف کامل در مورد خود جبر هم نمی تواند بدهد.

عدم امکان جمع منطقی میان اصالت ماهیت و اصالت وجود با اختیار

تلاش فلاسفه مسلمان برای جمع عرفی میان اختیار و مبنای فلسفی خود، به دلیل پذیرش تعبّدی اختیار

کد جلسه: ۱۹۸۸

می توان قائل شوند برخلاف مبنای منطقی فلسفی اشان. یعنی بگویند ما از نظر فلسفی تعریفی برای اختیار نداریم و چون متدین هستیم قائل به اختیار می شویم، بدون این که بگوئیم اصالت ماهیت متکلف بیان آن است. دوم می توانند بگویند چون قائل به اختیار می شویم و از طرفی قائل به اصالت وجود یا ماهیت هستیم یک نحوه تلفیق عرفی (نه منطقی) در آن بکنند. یعنی یک مقدار تسامح در مبنای فلسفی و قدری تسامح در دقت نظر در شرع کنند و تلفیق عرفی بسازند و بگویند له ان یفعل و لایفعل و تقسیمان تکوینی و تشریعی و امثال ذلک هم بکنند. اینها همه اش جنبه های عرفی است و هیچکدام جمع منطقی که آن اصالت را بتوانند جاری کنند نیست پس یک بحث درباره خود مفهوم است که منطقاض چه می شود یا اگر تلفیق کنند چه چیزهایی می توانند بگویند و یک بحث این که چه چیزهایی گفتند؟ یعنی شان خیلی مایه های فلسفی را بیشتر گرفتند و تسامح عرفی را هم کنار زدند و قائل به یک نحوه جبر شدند و بعضی هم یک نحوه اختیار تا یک نحوه تفویض مطلق (که بنا به قول آنها اختیار می شود) همین تفویض مطلق یا واگذاری را هم تعریف دقیق اش را نمی توانید از اصالت ماهیت بدست بیاورید. البته در جمع عرفی بین جبر و تفویض یا جبر و اختیار و لاجبر و لا تفویض و .. زیاد هم سعی کردند و انصافاً درگیری اعتقاد با مبانی فلسفی موجب سعی زیاد شده است. به

هر حال تعریف منطقی مفهوم اختیار را باید بدست آورد، حالا خودی این که آیا اختیار عین تفویض است؟ یا این که تفویض مفی مطلق شده اختیار است؟ یا این که یعنی واگذاری به نحوه مطلق کجا هست؟ مفهوم واگذاری چیست؟ تا بگویم مطلقش چیست؟ مراتب و مصدق مختلفش چیست؟ یکی هم معنای قتل شدن و جمع عرفی تنظیم کردن که نسبت به دستگاه فلسفی پیدا نمی کند بلکه نسبت به شخص پیدا می کند.

عدم امکان تعریف اختیار تحت علیّت، به دلیل منتهی شدن تمام افعال به واجب تعالی

کد جلسه: ۱۹۸۹

آنها اختیار را به اختیار در فعل، اختیار در مقدمات، و اختیار در داعی یعنی انگیزه تقسیم می نمایند، بعد می گویند منتهی شدن آن به جبر عیبی ندارد، هرچند در اواسط آن اختیار هست. شبیه کاری که علوم حسی موجود در تعریف قدرت انتخاب می نمایند و می گویند منتهی شدن اختیار به قوانین ماده هرچند در آن سطح نفی اختیار می شود عیبی ندارد، ولی در مرتبه نازل آن تخلف پذیری هست. مصداق تخلف پذیری در مورد دو اتومبیل مشابه که هر دو طبق یک قانون کار می کنند و در دو جاده مشابه حرکت می کنند به این است که فرمان یکی می کشد و دیگری نمی کشد. یا فرمان یکی بیشتر و یکی کمتر می کشد. و این را معنای اختیار می دانند، از بین چند چیز بهینه کردن: بهترین نوع بهینه کردن یعنی موفقترین و ضعیفترین بهینه کردن یعنی بهینه ای که قدرت جمع بندی نهائی اش ضعیف باشد تخلف پذیری اش زیاد باشد. یک دسته زیادی از آنها اختیار را بین مخلوق و خالق تفسیر می کنند (مثلاً می گویند آیا جبر و استقلال فاعل را می شود ملاحظه کرد؟ یعنی آیا شما چیز از خودتان مستقل از حضرت حق دارید و بعد به اینجا می رسند که هر فعلی معلولی است که منتسب به علت است. یعنی دلیل و برهان امکان و وجوب اثبات می کند که فعل شما ممکن است و چون ممکن است به واجب بازگشتی کند شما هم که واجب نیستید و لذا هر فعلی که از شما صادر می شود از واجب تعالی صادر شده است می پرسید این فعل، فعل بد است. می گویند فعل بد بای منزلت بد است نه برای شخص. سپس می گویند یکی از کثرتها این فعل است. در عدم تلائم و تلائمش هم صحبت است که آیا ناهماهنگ با قرب است یا خیر؟ در جواب می گویند قرب که محقق است، هماهنگی با قرب یعنی چه؟ و در کثرت هم این فعل ضرورت دارد. این یک قول است که می توان گفت در اینجالت موضوعاً شما یک اختیار وجود دارد و آن هم اختیار واجب تعالی است و ضمناً خوبی و بدی هم دیگر بی معنا می شود یکی از دلائلی که قائل به این نظر بود می گفت حضرت ابراهیم تادباً به خداوند گفت «و اذا مرضت فهو يشفين» در همه مقدمات قبلش وقتی حضرت با خدا در قرآن صحبت می کند می گوید تو مرا رزق دادی تو مرا ... اما در اینجا دیگر (از روی ادب) نمی گوید تو مرا مریض می کنی و تو مرا شفا می دهی بلکه می گوید وقتی من مریض می شوم تو مرا شفا می دهی و لکن حقیقت مطلب این است که او هم مریض و هم شفا می دهد. حال اگر بخواهیم این مقال را بپذیریم و جلو برویم معنایش این است که اذا عصیت نیست که تو مرا ببخشی و اصلاً موضوع عصیان هم نیست از دریچه تنگ نظر ما عصیان دیده می شود و لکن لازمه عالم کثرت است ولی همین کثرتها هم تجلی است و در مرتبه کل صحیح است متکلمین هم سعی کرده اند ایندو را جمع بکنند به این معنا که از یک سو ممکن بودن همه افعال و از سوی دیگر انتساب نداشتن آنها به واجب تعالی را اثبات کنند یعنی خیلی سعی کرده اند مسئولیت و فاعلیت را با ممکن بودن جمع کنند.

ناتوانی فلاسفه و متکلمین از پاسخ دادن به شبهه جبر آور بودن علم خداوند نسبت به اعمال اختیاری بشر

کد جلسه: ۱۹۸۹

نظر دیگری هم هست که بر طبق آن شبه جبر و تعویض را از راه علیت (امکان و حدوث) یا امکان و جواب طرح نمی کنند بلکه یک بحثی را راجع به جبر و علم خداوند دارند و می گویند یا خصوصیتی در من هست (برای من ماهیتی تصور می کنند) که این خصوصیت به فعل خاصی الزام آور است که علم داشتن به این صحیح است و یا خصوصیتی نیست که ملزمه باشد که براین دوتا اشکال وارد است یک اشکالش این است که فعل بلا علت ممتنع است و اشکال

دوم هم اینکه علم نیست به چیزی که علتش وجود ندارد (علم به معلول) چگونه ممکن است؟ بله متکلمین به اشکال علم اینطور جواب می دهند که علم خدای متعال از قبیل علوم ما نیست به این معنا که علم ما یا از طریق دلالت انی و یا دلالت لمی به امور می رسد، یا از ریشه به ثمرات و یا از ثمرات به ریشه هست اما علم خدا از این قبیل نیست و چون علمش از این قبیل نیست و احاطه به ماکان و مایکون دارد چنین اشکالی وارد نیست. البته این اشکال را فلاسفه که آن قول را قبول دارند بر خودشان وارد نمی بینند و می گویند شما پاسخ اشکال ما را تفسیر نکردید بکله گفتید یک پیزی هست که نه ما می دانیم و نه تو و تنها ادعائی در مقابل حرف ما کرده اید اما متکلمین نظرشان این است که خیر ما پاسخ دادیم ما منزه می کنیم او را از همه صفات مخلوق از جمله صفات مخلوق، علم و قدرت مخلوق است. علم و قدرت مخلوق نمی تواند مبین علم و قدرت خالق باشد. باید همین را هم تنزیه کنید. پس نه در فاعلیتش که معنای قدرتش هست و نه در آگاهی که معنی علمیش هست در هیچکدام علم و قدرت مخلوق نمی تواند وسیله توصیف برای علم و قدرت خالق قرار بگیرد. البته وسیله اثبات می تواند واقع بوشد یعنی می تواند بگوید نمی شود خالق شما علم نداشته باشد و شما علم داشته باشید، شما از کجا آورده اید این وسیله اثبات است ولی وسیله اثباتی است که اجمال مطلب را تمام می کند نه اینکه قدرت توصیف و تبیین را دارد.

تعریف شدن جبر در ذیل اختیار، در تعریف اختیار به طلب نیابت و خلافت

کد جلسه: ۱۹۸۹

اگر ما گفتیم اختیار منزلاً موجب پیدایش کیفیت و موجب پیدایش جبر است، دیگر منزلی نیست که همعرض با جبر باشد تا بتوان آن را با جبر و ضدش بسنجیم. یعنی اگر گفتیم اختیار این شخص با اختیار فرد دیگر در ارتباط قرار می گیرند و کیفیت که معنای جبر است پیدا می شود. و در ارتباط هم که این سؤال که «آیا اختیار و جبر متضادین هستند یا متعاضدین» منتفی است. پس تعریف در اینجا اختیار به جبر تعریف نشده، جبر به اختیار تعریف می شود ولی اختیار به جبر تعریف نمی شود. چون اختیار به اختیار توسعه یافته تر که از جنس خودش هست (یعنی اختیار) تعریف می شود. جبر برآمده از تقویم اختیارها به هم تولی و ولایت اختیار ماست. که ظاهراً بنا به این معنی، امر بین الامرین خیلی بهتر معین می شود. یعنی نه اختیار را ماهیتاً نسبت اطلاق به آن می دهیم که معنی تفویض باشد چون در اختیار را شرط ولایت و تولی می کنیم. و این ولایت و تولی منشأ این نمی شود که کیفیتی حاکم بر آن شود که منشأ جبر گردد. بلکه اختیار به اختیار توسعه یافته تری تعریف می شود (یعنی اختیار در نظام) و اختیار در نظام و اختیار افراد هرگز از قبیل ضدین نیستند. اختیار افراد قابل تعریف نیستند مگر در نظام.

صحت استناد به وجدانی بودن اختیار، به عنوان دلیل ذکر شده از سوی متکلمین در اثبات اختیار

کد جلسه: ۱۹۸۹

متکلمین همه چنین می گویند که اختیار وجدانی همه است یعنی بدیهی عملی است. بدیهی عقلی مثل الكل اعظم من الجزء تا خود هستی. یعنی هر کسی هر برهانی را هر جا اقامه می کند نسبت هست و نیست در آن می دهد. و در هر سطح فکری، این که می خواهد هست و نیست را اثبات کنند یعنی واسطه در اثبات همه قضایا هست. می گویند اگر همه بشر واسطه در اثبات همه قضایایش را بخواهیم نمی شود بدیهی نباشد. مورد اتفاق عقلی هست. عین همین را متکلمین در باب اختیار می گویند. یعنی مسئول بودن یعنی حق این که از کسی سوال کنند چرا؟ این که کلیه خوب ها و بدیها در فرض چرا هست. اگر چرا را خط بزیند حسن و قبح عملی رها می شود. شما بلند می شوید لیوان آب بخورید می گویند چرا؟ می گوئید تشنه ام. علت ذکر کردن برای کار و کاری را انجام دادن و مسئول شدن در برابر چیزی. اگر فرض این باشد که بدون اختیار آب خوردید دیگر گفتن چرا رفتید بی معناست. اگر برای من (در حکمت عملی) وجدانی نباشد که آدم می تواند صبر کند و آب نخورد می تواند آب بخورد. اگر فرض مطلق بودن جبر شود وجدان عمومی بشر که مبنای حکمت عملی هست تعطیل می شود. از بدیهیات اولیه حکمت عملی (عین فرض

برای عدل و ظلم) وجود اختیار است. چون اختیار فرض دارد خوبی، بدی، مسئولیت هم فرض دارد. پس از بداهت هست تر اختیار هست و وجدانی است. حالا گاهی تکیه بر بداهت عقلی و عملی می کنیم و گاهی خیر، چیزی را که می گوئید بدیهی عقل عقلی است هرچند عقل نظری نتواند آن را جواب دهد. از بدیهیات عقل نظری شروع کنیم که علت ضرورتش هست. و از بدیهیات عقل نظری که شروع کنید می گویند اختیار از نظر عقلی نمی شود. چون علت با آن معارض است ولی از بدیهیات عقل عملی اگر آغاز کنید همه بشر متفق بر وجود اختیار هستند. حد اولیه شان دو حد هست. یک حد، حد عقل نظری و یک حد، حد عقل عملی. تعریف به حد نظری بر نمی دارد. حالا اگر بگوییم تعریف بردار هست و می توان تحلیل فلسفی کرد و برهان هم اثبات کرد ولی نه بعنوان چیزی فوق آن. تحت حد نیست بلکه مبدأ پیدایش حد است. و در فلسفه اصالت عمل هم اگر از هر راه بروید و این را تمام نکنید نمی توانید محدث حادثه باشید. کنترل حوادث منوط به این است که حکمت عملی حاکم بر دستگاه عقلی شده و نه بالعکس.

اصل بودن حکمت عملی نسبت به حکمت نظری؛ در اثبات وجدانی اختیار

کد جلسه: ۱۹۸۹

لذا ما حد اثبات صانع را هم تولی به ولایت الله. تولی قطعی است برای هم مراتب در یک مرتبه سیر صعودی و دیگری تنازل حیوانی و این که تولی هست و تحت جاذبه ای هستید مساله ای نظری نیست بلکه حدی است که همه امور نظری را اثبات می کند. و مینا قرار دادن حکمت عملی هم بمعنای اصالت عمل بر اگماتیسیم در جزئیت نیست. عمل گرئی است که منتهی بر گرایش ربوبیت الهی می شود و نهایتش گرایش به موجب همه عوالم ایجاد یعنی پرستش خالق. خلق، فعل و پرستش خالق اشکالی ندارد و مشکلات عمل هم حل می شود. ولی اثبات از شئون پرسش است، نه مقدم بر آن. یعنی اثبات صانع یک عبادتی و دعوتی و فعلی است نه این که به اثبات ما وجود خالق تحققاً ثابت می شود. که اگر ما اثبات نکنیم مطلب ثابت نباشد. بلکه یکی از مراتب عبادت است حتی برای نفس خود آدم. پس اگر می خواهید جامعه را نظم دهیم و رهبری کنیم و توسعه دهیم و ... برای توسعه عبادت. همه اش فعل و مقاصد افعال را بیان کردید. در مبادی اش باید حکمت عملی اصل باشد و لذا اختیار در تعریف همه امور نظری حد قرار می گیرد. یعنی ایمان در حقیقت نحو فعلی است که هیچکس نمی تواند ترکش کند ولی کیفش مختلف است. کیف عالیه که باور، باور ملکوتی باشد یا اینکه حیوانی باشد منهای مطلق باور مساوی است با منهای مطلق جاذبه ای یعنی هیچ چیز را نمی توان منع کرد. اینکه برگردانیم به بدیهی و اگر گفتید بدیهیات عملی هم می توانند اصل بشوند آنوقت اگر به بدیهیات عملی برگردد این به خودش برگشته است و اختیار به نفس تعریف شده است. بداهت یعنی آشکاری، آشکاری خودش فعلی است و اینجوری نیست که فعل نباشد بلکه حاصل فعل است حالا در اینجا صحبت این است که اگر ما فاعلیت یا اختیار را در اینجا حد قرار دهیم در این صورت آیا می توانیم بگوئیم که به کیفیتی بدیهی تعریف می شود یا اینکه این خروج از حد بودن است، بداهت را باید نحوه کر برابر می گیرید.

تعریف شدن علیت و چرایی به نسبت اختیارات با یکدیگر، در تعریف اختیار به طلب نیابت

کد جلسه: ۱۹۸۹

در خود بحث علت اگر علت به اختیار تعریف بشود آیا چرایی در مورد آن صدق نمی کند، اگر گفتیم مبدأ پیدایش امور به نظام اختیارات برمی گردد آنگاه شما می توانید بگوئید که چرایی هایی که از مرتبه نازلتر سؤال می شود مثل تولی تبعی شکل آن شکل علیتی است ولی اگر چرایی تصرفی باشد یا محوری باشد شکل آن شکل اختیاری است و این هم طبیعی است که همان چیزی را که تبعی می گیرید برای سطح بالاتر تصرفی است. فعل اگر تبعی باشد چرایی به خود تابع بر نمی گردد بلکه به حاکم برمی گردد اما اگر از موضع تصرفی باشد چرایی به فاعل بر می گردد. یعنی تولی و ولایت توضیح مرتبه اول اختیار است و حد اولین فاعلیت به تولی و ولایت است. چرایی علیتی اصلاً ندارید مگر در تبعی که در آنجا هم از بالا تصرفی است، بعبارت دیگر هر چرایی علیتی منتهی به چرایی محاکمه ای می شود.

کد جلسه: ۱۹۸۹

ما می گوئیم حکمت عملی بر حکمت نظری حکومت دارد و لذا می توان کسی را که اهل شبه است مکافات کرد و چنین کس نمی تواند بگوید این عمل عقلاً برای من پیدا شده است. نه عملاً، می گوید شما کتب ضلال را نخوانید یعنی فعل ذهنی تحت قدرت شماست. اگر فعل ذهنی به تبع روابط علی و معلولی خودش زنجیر وار می آمد مثل یک چیزی که در اختیار شما نیست اصلاً محاکمه بردار نبود، در حالیکه شما می گوئید فعل ذهنی محاکمه بردار است، یعنی فعل دیگری سابق بر فعل ذهن است، یعنی اراده است و اینها از شئون آن هستند فلان شخص چون در فکر جدل رفته به یک بیماری خاص گرفتار شده است، یعنی محاکمات شرع برای گناهان قلبی و ذهنی متناسب با محاکماتی است که برای گناهان جوارحی دارد. برای مثال اگر شخصی قائل به جبر و تفویض یا الحاد شود و بگوید ذهن من طبق علیت به اینجا رسیده است از او پذیرفته نیست فاعل محوری رحمت حضرت حق است و هرگز دعوت به طرف باطل نمی کند یعنی علیت باطل به گونه ای نیست که شما تبعیت جبری پیدا کنید.

تعریف قرب الی الله به توسعه اختیار از طریق شکر منعم

کد جلسه: ۱۹۸۹

این قریبی را که شما بیان می کنید همان توسعه اختیار و ولایت و شایستگی حضور در محضر مولا است و اگر حیوانی شود بعد می آورد، الاغ را در طویله می برند نه در مجلس سلطان. در محضر ائمه طاهرین باید ابتدا معطر شد و رفت و این همان معنای توسعه اختیار و خلافت است و معنای اختیار، دگرگون کردن یکدسته است به آن نحو که مولا می پسندد. حالا اگر توسعه این مطلب اصل باشد ایجاد حادثه حتماً باید در کار باشد و در ایجاد حادثه دیگر فرض قدرت مطلق یا مبتلا به مفروض مطلق وجود ندارد. بشر اگر کمال طلب نباشد چرا سپاسگذار باشد. می گوئید شکر منعم بدیهی است و چون خداوند شایسته است باید او را عبادت کرد و مقابل منعم شکر کرد، این کمال است یا نه و اگر کسی این کار را نکند به قول شما ظلم کرده است، اگر روی حکمت عملی نباشد و عدل و ظلم معنا نداشته باشد همین کار برای چیست؟ یعنی هدف یک کمال است و شکر منعم کمال است.

اصل بودن اختیار در جهت گیری بشر

کد جلسه: ۲۸۰۹

اختیار اصل در جهت است

تبیین آگاهی از اختیار

کد جلسه: ۲۸۰۹

اختیار را ما اصل در خود حرکت قرار دادیم و آگاهی تابعی بوده از اختیار

تفاوت اختیار با انتخاب و گزینش

کد جلسه: ۲۸۰۹

اختیار در جهت ما غیر از انتخاب و بهینه گزینی است. اختیار، اختیار جهت است

توسعه اختیار و افزایش آزادی و تقرّب، از طریق بهینه شرایط با اختیار نمودن جهت الهی

مسئله ای را که می‌فرمایید مسئله آزادی و تقرّب می‌شود. یعنی اختیار چگونه می‌تواند وسیله قرب بشود. بیان فلسفی‌اش این است؛ اختیار چگونه می‌تواند وسیله قرب شود؟ اختیار یک تعریف ساده اجمالی دارد که به نظر می‌رسد امکان حضور در بهینه شرایط که امکان گزینش هم می‌شود تعبیر کرد چون گزینش که می‌کنید بهینه می‌کنید. مثلاً وقتی چهار تا غذا جلوی شما گذاشتند، آنکه طعمش را بهتر می‌پسندید، انتخاب می‌کنید. یعنی شرایط چشایی‌تان را به نفع پسندتان تغییر می‌دهید یک وقت می‌گویید که آن مزه‌اش خوشمزه تر است، ولی این یکی برای سلامت من بهتر است بنابراین گزینش می‌کنید چیزی را که موافق با یک لذت دیگری باشد، که اسم آن لذت بهره بردن و بهینه کردن شرایط عمومی نه چشایی عمومی بدن‌تان هست. مثلاً سالم باشد سر درد نکند یا اگر سرم گرفتگی دارد برطرف شود - از باب مثال دارم عرض می‌کنم - استخوان درد نکند یا اینکه نشاط و تحرکش بهتر بشود عضلات هر قسمت از اندام درد نکند اگر بیمار باشید و انتخاب بکنید معنایش این است که درد برطرف شود یا اینکه اگر سالم هستید و بیمار نیستید تحرک‌تان بهتر شود. این هم گزینش است. پس گزینش می‌تواند برای لذتی باشد که زود آدم حسش می‌کند آن را مثل چشیدن و یا می‌تواند گزینش برای یک صحبتی باشد که آن هم باز درک آن را می‌کند حس آن را می‌کند ولی نه مثل چشیدن که فوری همین که شما غذا خوردید فوراً اثرش در سلامت ظاهر نمی‌شود. مثلاً فرض کنید که ۵/۰ ساعت بعد، یک ساعت بعد و یا، دوز اثر سلامتی آن ظاهر می‌شود نحوه این دو لذت هم حتماً فرق دارد بعد از دو ساعت یا بعد از نیم ساعت و حتی بعضی از غذاها بعد از ۱۰ دقیقه دیگر لذت چشایی حضور ندارد تصویری از لذت چشایی وجود دارد، دیگر طعم نیست ولیکن درک سلامتی ممکن است مثلاً شما یک غذایی را میل بفرمائید برای سلامتی، و تا یک هفته از بهره‌اش مستمراً بگوئید: هم بهتر خوابیدم، با نشاط‌تر بلند شدم، هم هم روزش با نشاط‌تر کار کردم. خیلی مستمراً برای شما ممکن است اثر داشته باشد. پس انسان یا امکان بهینه شرایط و حضور در این امکان بهینه دارد یا امکان بهینه از آن سلب می‌شود.

محدود شدن آزادی و اختیار در صورت کاهش حضور اختیاری در بهینه

آزادی و اختیار وقتی هست که حضور شما را در امکان بهینه ملاحظه نماید. اگر امکان بهینه سلب شود، به هر نسبتی که سلب شود، شما به همان نسبت قدرت حاضر شدن در بهینه را ندارید یعنی نفوذ اراده مبارک جناب عالی نسبت به شرایط‌تان محدودیت پیدا می‌کند. این صرف نظر از است اینکه خود دایره امکان چقدر باشد پس ما یک امکان حضور در گزینش یا در بهینه شرایط داریم، یک مطلب هم بعنوان دایره امکان داریم. صلب هر قدر بیشتر شود، بیشتر لقب اسارت به خودش می‌گیرد. اگر شما حضور در بهینه نداشته باشید، برایتان غذایی را انتخاب بکنند در حالیکه حضور نداشته باشید این امکان و سلب شده باشد در این حالت می‌گوئید اختیار ندارم کسی می‌آید به شما می‌گوید که شما فلان غذا را میل کنید ولو طعم آن خوب نیست ولی سلامت شما را تضمین می‌کند. شما می‌گویید ما که اختیار نداریم که انتخاب کنیم. یا می‌گوید که مثلاً در یک سازمانی هستید غذا را ظهرهای پزند دم در همه را می‌گردند کسی حق عبور غذا را ندارد؛ ناهار غذای پر ادویه تند هندی هست. شما هم سینه‌تان درد می‌کند. هم اینکه غذای تند هندی را نمی‌پسندید می‌گوید فعلاً این جا راهی نیست یا باید گرسنگی را تحمل کنم یا اگر یک بسته بیسکویت هم در جیب‌تان

باشد یا یک تکه نان سنگک هم بگذارم در پلاستیک در جیم باشد دم در از من می‌گیرند که پس گرسنگی مجبورمان می‌کند که همین غذا های تند هندی را بخورم. در اینجا می‌گوئید امکان گزینش نیست.

ملحق شدن سایر اختیارها، در مسیر توسعه اختیار

کد جلسه: ۳۶۲۶

اختیار یک تسخیر دارد و در تسخیرش اختیار تبعی یا تصرفی را به خودش به حول و قوه الهی ملحق می‌کند. در ملحق کردن دامنه اختیار توسعه پیدا می‌کند و در توسعه آن ابتهاج و خوشی حاصل می‌شود. خوشی قرب هم در ملکوتی واقع می‌شود و هم در امر شیطنت که البته نوع خوشی و سنخ آن در دومی سنخ حیوانی است و محدود به عالم دنیا می‌باشد و قرب به رحمت متناسب با مراحل رشد انسانی نیست.

از شئون یکدیگر بودن علم و اختیار و عدم انفکاک آن دو از هم

کد جلسه: ۳۶۲۶

علم از اختیار جدا نمی‌شود. علم و اختیار از شئون هم می‌شوند و اگر شئون هم شدند در پاره‌ای از موارد که علیت تحت سیطره شماسست (یعنی شما علت ایجاد یک کار و نسبتی هستید) در آنجا نسبت در نظام ولایت منسوب به شما و مسخر خود شماسست. در آنجایی که شما باید تولی داشته باشید، نوع و دسته نسبت از دسته‌ای نیست که شما بتوانید ایجاد نسبت کنید. در آنجا بالواسطه و به وسیله تولی حضور در نسبت پیدا می‌کنید. البته در هر دو صورت جریان پیدایش علم طبق قانون علیت واقع نمی‌شود بلکه حکومت بر علیت است که این حکومت یا حکومت مستقیم و یا غیر مستقیم است. گر علیت به اختیار، حد خورد دیگر علم درون رابطه معین نمی‌شود بلکه علم باید حاکمیت بر رابطه داشته باشد تا گزینش داشته باشد که در اینصورت بُعد اختیار می‌شود. پس ما اولاً: علم را تعریف به آثار نکردیم ثانیاً: علم و اختیار را بُعد قرار دادیم و اینکه علم مجرد از اختیار قابلیت شناسایی ندارد.

قدرت انسان بر تغییر حالات و حساسیت‌های خود، به دلیل ذاتی نبودن آن‌ها و تبعیت از اراده و اختیار

کد جلسه: ۳۶۴۴

نفس ابتدا از طریق تصوراتی مبتهج و شاد می‌شود، آنگاه بین حساسیتها و حالتها یک نحوه نسبتی پیدا شده و منشأ یک تصور روحی و التفات به حال می‌شود. حالا اگر این چنین قایل باشیم که اراده در مرتبه اختیار حاکم بر حالت و حساسیت است و نه اینکه حالت و حساسیت یک امر ذاتی باشد، در این صورت انسان در بوجود آمدن حالت و حساسیت سهیم بوده و لذا نسبت به آن مؤاخذه می‌شود.

بازگشت تمامی مفاهیم و نسبت‌ها به اختیار، بر مبنای تعریف اختیار به طلب نیابت و خلافت

امکان رشد تمامی علوم و زیاده و نقصان، به دلیل حضور و تأثیر جهت اختیار در آن‌ها

کد جلسه: ۳۶۴۴

مفهوم، نسبت بوده و زیربنا و محکی مفهوم است؛ منتهی با این توضیح که آیا همه نسبتها به اختیار بازگشت می‌کنند؟ بر مبنای نظام ولایت همه نسبت‌ها به اختیار بازگشت پیدا می‌کنند؛ البته باید توجه داشت که نسبتها دارای سطوح می‌باشند، به این معنا که یک سطح آن سطح ابزار در عالترین سطح و سطح دیگران، سطح ابزار در نازلترین سطح می‌باشد؛ یعنی هم منطق، قابلیت زیاده و نقصان و رشد دارد که در سطح عالیت از فلسفه قرار دارد و هم فلسفه، قابلیت زیاده و نقصان دارد که نسبت به منطق در سطح دانی می‌باشد. هم چنین مسایل فلسفی - که در رشته‌های مختلف فلسفه

نسبی قرار می‌دهید و استدلال می‌کنید - نیز قابلیت زیاده و نقصان دارد. به اصطلاح امروزی، هم علوم پایه می‌تواند رشد کند و هم علمی که تحت پوشش علوم پایه قرار دارد می‌تواند رشد نماید و همه اینها هم ابزار هستند. بر حسب مرتبه هر دو دسته از علوم اعتباری و عقلی باهم متفاوتند اما بر حسب حقیقت نوعیه، تفاوتی ندارند. چرا که در هر دو اختیار حضور دارد و هر دو وسیله برای اختیاراند. البته علوم که متکفل تنظیم روابط انسانها می‌باشند، تابع علمی است که رتبه اش بالاتر از آن است. اگر در فهم خاص، اختیار آمد معنایش این است که زیر بنای این استدلال، خصوصیت جهت اختیار می‌باشد. درست است که محکی حقیقی است اما جهت آن دیگر حقیقی نیست بلکه جهت آن، اختیار شما می‌باشد. اینکه جهات متعدد در موضوع واحد قابل لحاظ است و منشا زیاده و نقصان می‌گردد، به معنای وجود اختیار است. کسی کشف را انکار نمی‌کند بلکه می‌گوئیم: «محکی آن هست. بنابر رای ما حتی محکی در حال تقلب است؛ بنابر رای قوم می‌گوئیم: محکی هست، منتهی نسبت بین شما و محکی با ضمیمه اختیار انجام می‌گیرد.

ناسازگاری ذاتی اختیار با علیّت و جریان نسبت و تناسب

مربوط بودن اختیار به حکمت عملی و ناسازگار بودن آن با حکمت نظری

کد جلسه: ۳۶۶۰

اصولا نفس اختیار ذاتا با نسبت و تناسب و قهری بودن و جریان علیّت یا دلیلیّت سازگار نیست چرا که اختیار بمعنای امکان‌الصرف است که عملا مانع ضرورت نسبت می‌شود. وجود اختیار، حاکم بر وجود نسبت است. طبعا وقتی که این امر از لوازم اصلی هستی محسوب شد قبل از هر چیز دستگاه نسبت و تناسب منطقی به هم می‌خورد لذا بایست موضوع اختیار، از موضوعات عقل نظری که از خود هستی گرفته می‌شود نباشد. با این وصف ادعانا للنسبه، ضرورت نسبت، قطعیت جریان بلادلیلیّت و اصل بودن جریان علیّت با این امر سازگار نخواهد بود. در این حال خود نمی‌تواند جزء لوازم هستی باشد چرا که خروج موضوعی از محکومیت تحت نسبت دارد. اصولا نسبت و تناسب، با اختیار مغایرت دارد. اختیار وجودا به نسبت قهری منتهی نمی‌شود و این با اختیارات و انتخابات و کیفیت اختیار متفاوت است چرا که کیف اختیار اساسا بر از تناسب است بلکه منظور اصل اختیار است که بابد دید آیا منتهی به ضرورت می‌شود یا خیر؟ قطعاً اگر منتهی به ضرورت نسبت شد دیگر اختیار نخواهد بود. پس اصل اختیار موضوعا - و نه کیفیت اختیار مثل خوردن آب یا چای یا اخذ این جهت یا آن جهت - منظور نظر ماست. حال فرقی نمی‌کند که این کیف، در مرتبه تعینش باشد یا در مرتبه اصل جهت. اما معنای اصل اختیار، حکومت بر ضرورت نسبت یا عدم این ضرورت است.

مربوط بودن اختیار به حکمت عملی؛ به دلیل هم‌سنخ نبودن آن با ضرورت و امتناع منطقی

کد جلسه: ۳۶۶۰

بحث «اختیار» همواره بین «امکان و ایجاد» است اما بحث «ضرورت منطقی» همواره بحث «ضرورت و امتناع» است.

تعریف شخص مختار به اختیار به علاوه کیفیت

کد جلسه: ۳۶۶۰

مختار، اختیار بعلاوه کیفیت است.

کد جلسه: ۳۶۶۰

اینکه بخواهیم خود اختیار را وجودا و موضوعا مورد تحلیل قرار دهیم و حد و رسم و جنس و فصل آنرا بیان کنیم بایست بگوئیم «وجودی است که تحت ضرورت نسبت عمل نمی کند.» حال آنکه وقتی ما به تمام کیفیات و موجودات می رسیم آنها را موجوداتی می دانیم که تحت ضرورت و امتناع عمل می کنند ولی زمانی که به جنس و فصل اختیار می رسیم آنرا وجودی می دانیم که تحت ضرورت و امتناع عمل نمی کند. لذا بایست آنرا به عدم تعین در اثر و هویت، تعیین کرد. یعنی «ماهو» آن، یک ماهو فعال و اثر دار غیر متعین است که اگر به تعین و ضرورت و امتناع منجر شود دیگر اختیار نخواهد بود. لذا اگر خواستیم آنرا تحلیل کنیم و به تعریف نحوه رفتار آن پردازیم بایست به جبر علمی روی آوریم و از نسبتها و تناسبات سخن بگوئیم. اختیار، موضوعا دارای رفتاری است که محکوم ضرورت و امتناع نیست.

جریان انتخاب در لوازم ذات، در مقابل جریان داشتن اختیار فراتر از ذات و ذاتی

کد جلسه: ۳۶۶۰

ما یک درک وجدانی داریم که دارای اختیار «له ان یفعل و له ان لا یفعل» است و فعل و ضرورت آن، به نسبت و تناسب اصل وجودش بازگشت ندارد و الا اگر فعل آن - یعنی اثر و حرکتش - به اصل هستی بازگشت کند جبر ذاتی رخ می دهد. چرا که در این حال می توان گفت لازمه این ماهیت چنین است که انسان، ناطق باشد و مشمشه، مزه مشمشه و خربزه هم مزه خربزه را داشته باشد! این همان جبر لازم الذات است. در اینجا جریان نسبت و تناسب از کیفیت به اصل ذات بازگشت نخواهد داشت و اگر به اصل هستی آن باز گردد خواهند گفت که این کار، لازمه این ذات از اختیار و آن کار هم لازمه آن ذات از اختیار است. در این حال ذوات متعدد پیدا می شود و رفتار هم منسوب به ذات می گردد که دیگر نام آن اختیار نیست بلکه در جای خود خواهیم گفت که این یک «انتخاب» است.

تبعیت ضرورت و امتناع از اختیار و عدم تبعیت اختیار از ضرورت و امتناع

کد جلسه: ۳۶۶۰

این حکومت بر نسبت و تناسب در یک سطح مادون، عدم تعین نسبت و تناسب انجام گرفته به ضرورت و امتناع عقلی نسبت به اصل وجودش می باشد. یعنی اختیار، بین ضرورت و امتناع فعل آن با اصل هستی آن، فاصل شده است لذا اگر اختیار کرد ضرورت دارد و اگر اختیار نکرد ضرورتی ندارد. بخوبی می دانید که منطق، در ضرورت و امتناع - و نه امکان و ایجاد - شناخته می شود.

مطلق نبودن حول و قوه اختیار و محدود بودن نسبت به اختیار بالاتر

کد جلسه: ۳۶۹۳

قاهریت و مقهوریت پیدا می شود و محدودیت دامنه اختیار نسبت به اختیار بالاتر محرز می گردد ولی باز هم مقابله می کند. در هر حال سلب مطلق اختیار او محقق نمی شود و به همان اندازه که اختیار دارد مقابله می کند و این مقابله هم بمعنای تسخیر اموری در عالم تکلیف است؛ حال فرقی نمی کند که ضعفاء را تسخیر کند و یا اشیاء را. چراکه موضوع آن، موضوع نفوذ سلطنت و سلطان و اختیار و حول و قوه است و «گردیدن» هم جز «اختیار» معنائی ندارد که این امر هم بدون قوه امکان پذیر نیست و حتما دارای ظرفیت قوه است. البته تا اندازه ای از این حول و قوه، در اختیار شما نیز هست تا جایی که شما می توانید در امور، متصرف شوید و به میزان تصرف شما، حضورتان معنا پیدا می کند. هرچند که حول و قوه و اختیار شما مطلق نیست چراکه «بحول الله و قوته اقوم و اقع». پس حول و قوه اصلی، از آن قدرت و مشیت بالغه حضرت حق است و سپس از آن اولیاء نعم (ع) می باشد که البته مراتبی از آن هم به ما و شما داده شده است.

کد جلسه: ۳۶۹۳

بنابر فرض اینکه ما نور را هماهنگ کننده تعلقات و کششها بدانیم ولی در هر حال آنرا به خود اختیار تعریف می کنیم کما اینکه ظلمت را هم به خودش می شناسیم. در این حال هماهنگ کننده تعلقات روحی، نور است. اما از آنجا بایست سریعاً به گمانه منتقل شوید و بگوئید هماهنگ کننده گمانه ها هم همان نور اختیار است که البته از مرتبه انگیزه وارد مرتبه تفصیل آن شده است چه اینکه هماهنگ کننده عمل نیز همان است. و زمانی هم که مثلاً به این مداد فشاری می رسیم می گوئیم هماهنگی آن میدان جاذبه ای که جرم را مشخص می کند بوسیله نور است و این نور هم البته در سطح مادی است. و اگر سؤال شود که فیزیک آن چگونه درست می شود در جواب می گوئیم فیزیک برون ملکولی، تابع میدانهای جاذبه است و جاذبه هم تابع نور می باشد. و اگر بگویند پس «نور تابع چیست؟» می گوئیم نور هم تابع تئوری ای است که گمانه می زند و در واقع تابع یک نور بالاتر است. و البته آن نور هم بنوبه خود تابع نور امور روحی و تعلقات است که در واقع یک نور بالاتر، آنرا هماهنگ می کند. به عبارت دیگر اگر تئوری فیزیک عوض شود تعریف نور نیز تغییر می یابد. اصولاً گمانه، بر نوع نوری که این را هماهنگ می کند غلبه دارد. بالاتر از این مطلب هم این است که بگوئیم آن کسی که انگیزه را هماهنگ می کند نورش غلبه دارد و در واقع اختیار در مرتبه بالاتر است. در این حال صحیح است که بگوئیم نوری که تمامی ماکان و مایکون با آن اداره می شود کسی نیست جز وجود مبارک نبی اکرم (ص). البته بنا ندارم که در اینجا از مؤیدات بسیاری که در ادعیه است استفاده کنم کما اینکه نمی خواهم از «ظلمات بعضها فوق بعض» سخن بگویم ولی در هر حال آن هم وجود دارد و بمعنای عدم النور نیست و چیزی جز اختیارات باطل و هماهنگ کننده تعلقات باطل نمی باشد که بُعدی از رحمت الهی را ایجاد می کند و محور پیدایش هر گونه عذاب است. یعنی عذاب خلق می شود تا او را از رحمت الهی دور کند. حال اگر حدود این نور حول و قوه ای را که داده شده است ملاحظه کنیم می بینیم که تعریف از علم، یک تعریف تشکیکی دیگری می شود که نوع مطلق تعریف، تنها در اختیار معصوم (ع) است و نوع نسبی آن هم از آن ماست. اصولاً ما در حتی یک نوع علم نیز با معصوم (ع) شریک نیستیم تا آنگاه سخن از برابری مطلق ما با آنها شود. حتی در اینکه دست خود را در آب فرو می بریم و تر می شود نیز شبیه آنها نیستیم. حضور، حضور اراده و اختیار و نفوذ آن می باشد و نور هم متناسب با تولی و حضور بالاتر است و بمحض وارد شدن اختیار بالاتر، قوه ما نیز در سطح خود بالاتر می رود.

اصل بودن اختیار در پیدایش قدرت و تحقق کیفیت

کد جلسه: ۳۸۳۰

ما اختیار را اصل در پیدایش قدرت و نیز پیدایش کیفیت و ارتقاء ظرفیت قدرت دانستیم. یعنی اختیار ابتدائاً اصل در پیدایش قدرت، توسعه تکامل اختیار اجتماعی قرار گرفت و سپس اصل توسعه کیفیت و ساختارها و به تبع آن، ارتقاء ظرفیت قدرت واقع شد

تقسیم اختیار به سه طبقه: محوری، تصرفی و تبعی

اختصاص اختیار محوری به فاعلیت حضرت حق و معصومین (ع) به عنوان اولیاء نعم

محوریت اختیار حضرت حق در تکوین عالم

محوریت اختیار معصومین (ع) در تاریخ

اختصاص اختیار تصرفی به انسان و جامعه و اختیار تبعی به غیرانسان

کد جلسه: ۳۹۱۳

یک طبقه بندی بین اختیارها بیان شد. گفته شد اختیارها به سه طبقه محوری، تصرفی و تبعی تقسیم می‌گردد. اختیار محوری یا فاعلیت محوری مخصوص حضرت حق جلّت عظمت و اولیاء نعم است. به عبارت دیگر مشیت، شاء و اختیار خدای متعال و اختیار معصومین (علهیم السلام) محوری می‌شود که اختیار حضرت حق محور در تکوین و اختیار معصومین (ع) محور در تاریخ است. انسان و جامعه (یعنی اختیارات تصرفی آن) مجبور است تابع تاریخ باشد و اختیار هر آنچه که غیر انسان است تبعی می‌شود.

تبعیت «اشعه» از اختیار انسان؛ به عنوان مبنای علم فیزیک در تشعشع، تموج و تجسد

کد جلسه: ۳۹۱۳

پس اشعه تابع چیست؟ تابع اختیار انسان است. یعنی حضور اراده در اشعه. اولین سطح نافذ در ماده چیست؟ اشعه است. [این اشعه] ابزار چه کسی می‌شود؟ ابزار اختیار می‌شود. حالا این جریان پیدا کردن اختیار در این ابزار از یک اختیار تبعی دیگری استفاده می‌کند. اختیار از مقوله های فلسفی است. خود مقوله های ابزارهای فلسفی (مثلاً اختیار) چه چیزی هستند؟ یک وجودهایی هستند، یک موجودهایی [ذهنی] هستند. تابع چه کسی هستند؟ تابع انسانند ولی محصول اجتماعی هستند نه محصول طبیعی. بنابراین شما یک تئوری سازی درباره اشعه می‌کنید که این تئوری تابع خودتان است و این تئوری باید بتواند در تحقیقات میدانی چیزی را که از نظر منزلت در مرتبه پایین‌تری قرار دارد (تبعی پایین‌تر) مثلاً امری که تبعی طبیعی باشد را کنترل کند. اگر کنترل کرد، محصولی که بدست می‌آید، محصول طبیعی و محصول اجتماعی عینی است. بنابراین بر اساس تئوری ما اثبات این که نور و تشعشع به عنوان ابزار هماهنگ سازی در خدمت اختیار است، انجام شد.

حضور اختیار انسان در سطح مولکولی، با توجه به تبعیت اشعه از اختیار انسان

کد جلسه: ۳۹۱۳

تئوری را چه کسی می‌سازد؟ تئوری تابع اختیار است. تئوری همان و قدرت گمانه‌زنی است. قدرت گمانه‌زنی را چه کسی به این میدان می‌کشانند؟ نظام ارزشی. نظام ارزشی را چه کسی می‌پذیرد؟ پس حضور اختیار در درون مولکول می‌آید - البته به وسیله واسطه‌هایی - یک جا واسطه اش به اصطلاح خود نظام ارزشی و پذیرش آن است. یک جا گمانه زنی و در جایی تئوری و در سطح پایین‌تر، موضوع تئوری واسطه می‌باشد. مثلاً موضوع تئوری نور یا ابزاری است که می‌خواهد سرعتش بیشتر از سرعت جاذبه میدانی یا آن چیزی که مولکول را در برگرفته است، باشد. پس در یک جا خود جاذبه و در جایی خود مولکول می‌شود.

کد جلسه: ۳۹۱۳

[امروزه در غرب] وجود اختیار در مجرمین را یک جبر مادی می‌دانند که بیشتر به انتخاب نزدیک است نه اختیار. موضع‌گیری انسان مانند بهینه‌سازی نرم‌افزار کامپیوتر است. حتی اعدام کردن مانند پاک کردن چیزی و قرار دادن چیز دیگر است.

تأثیر اختیار در رابطه میان مولکول و سلول، با توجه به دخالت اختیار در ساخت تئوری

کد جلسه: ۳۹۱۳

اگر با اختیارهای گوناگون، نظام‌های ارزشی گوناگون درست شود، تئوریهای گوناگون درست شود، یکی از تئوریها دخالت خود اختیار است در جذب سلول. یعنی در رابطه بین مولکول و سلول یکی از تئوریهایش تأثیر اختیار است.

اصل بودن اختیار نسبت به انتخاب

انتخاب به معنای گزینش و شباهت آن به فعالیت نرم‌افزاری رایانه

اختیار به معنای حاکمیت بر قانون و تفاوت اساسی آن با انتخاب

کد جلسه: ۳۹۱۶

هرگاه انسان تعریف حسی محض نشد، آنگاه اختیار اصل است نه انتخاب چون انتخاب به معنای گزینش و مثل بهینه‌گزینی‌ای که در کامپیوتر برای نقطه اپتیمم تعیین کردن است. اما اختیار به معنای حاکمیت بر قانون است و نظام اختیارات - در این فرض - کسر و انکسار توانمندی ایجاد نسبت است. یعنی قوانین نسبیت را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بعد از آن نسبیت تبعی حرکت ماده در آن تعریف می‌شود. یعنی متغیر اصلی بودن در مجموعه انسان است ولی به عنوان شیء یا توده یا موضوعی نیست که مطلقاً مادی است. بلکه مادی بودن و مادی نبودن را خود اختیار تعریف می‌کند.

تعریف زیست‌شناسی و فیزیک حیات به فیزیک عملکرد اختیار

کد جلسه: ۳۹۱۶

فیزیک حیات، یعنی فیزیک عملکرد اختیار، اگر فیزیک آن ریاضیات بردار نباشد، اصلاً معنایش این نیست که بتواند علم کاربردی تحویل بدهد.

تفاوت انتخاب به معنای بهینه‌گزینی با اختیار به معنای حاکمیت بر جهت

کد جلسه: ۳۹۱۶

مهمترین مطلب این است اول بین انتخاب و اختیار باید تفاوت قائل شد. معنای انتخاب بهینه‌گزینی است و معنای اختیار حاکمیت بر جهت است. مثلاً اگر شخصی مداد را از کف دست خود بپندارد، این مداد در یک رابطه ای پائین می‌آید و نمی‌تواند بر رابطه‌اش حکومت داشته باشد. آن چیزی است که حکومت بر رابطه دارد و اختیار است که نام اختیار، اختیار جهت است. یعنی وجهی که خیلی نیز ساده می‌شود. دیگر نامش انتخاب نیست بلکه حکومت بر ارتباط است. انسان متغیر ارتباط است و متغیر سمت‌گیری است که به تعبیر دقیق‌تر آن متغیر اصلی در مجموعه است.

کد جلسه: ۳۹۱۶

به بیان دیگر اختیار در آن دستگاه باید توسعه‌پذیر باشد. یعنی اختیار انسانی در اختیار دیگری حاضر باشد و اختیار این انسان در اختیار طرف مقابل حاضر باشد که در واسطه اختیار این دو انسان موجودات تبعی قرار می‌گیرند و این موجودات تبعی از مقوله‌های ابزاری و کلماتی است که بین این دو رد و بدل می‌شود، تا ابزاری که در عینیت است و محیط آن را برای انسان می‌سازد، تا نظام ارزشی که هر انسانی در موضع‌گیری (احترام و تحقیر) نسبت به انسان دیگر بکار می‌گیرد، حضور اختیار این انسان در اختیار او و حضور اختیار او در اختیار این انسان است. حضور این اختیارات نظام کثرت اختیار می‌شود. اگر بهم وابستگی این اختیارات، تعداد موضوعاتش افزایش و کثرتش بیشتر شود و ضریب دقت ارتباطش بالاتر رود، بایستی «سرعت، دقت، تأثیر» افزایش پیدا کند. یعنی شاخصه توسعه بالا می‌رود، آن موقع باید حل مسائل خیلی راحت‌تر باشد هر چند با مسائل جدید و بیشتری نیز دستگاه روبرو خواهد شد.

فیزیک حیات به مثابه علم مطالعه قاعده‌مند و ریاضی‌شده رفتار اختیار

کد جلسه: ۳۹۱۶

اگر سؤال شد مراد از فیزیک حیات چیست؟ جواب این است که رفتار اختیار است. مجدداً سؤال می‌شود آیا می‌توان رفتار اختیار را قاعده‌مند کرد و برای آن معادله ریاضی ذکر کرد؟ بله حتماً در بحث معادلات درباره ایجاد نسبت و تناسب و اختیار بحث شده است. اگر اختیار قابل وزن دادن نباشد و شاخصه بندی نشود و رشدش و توسعه‌اش و حضورش در اختیارات دیگر نباشد حتماً آن سیستم نمی‌تواند تا کارآمدی و کاربرد بیاید.

اختیار به عنوان اساس پیدایش نسبت‌ها و تناسبات عینی

کد جلسه: ۳۹۶۰

ما در نظر آخر قائل هستیم که وجود اختیار، اساس هست بر پیدایش نسبت‌ها و تناسباتی که مفاهیم، تابع آنها هستند. یعنی پیدایش تناسبات عینی حسی، تابعی هست از تناسبات اختیارات و مشیت. نظام اختیارات هست که نظام نسبت‌ها را تعریف می‌کند، و نظام نسبت‌ها، متغیرها را. نظر ما نسبیتی است اسلامی. نه نسبیتی است مستقل از اعتقاد و اراده، هم در عالم تولید علم، هم در تولید معلوم. علم در اینجا ابزار برای اختیار می‌شود. نسبیت تابعی هست از منزلت در نظام ولایت و مشیت. نه نسبیتی تابع قوانین ریاضی خاصی است که هیچ‌گونه تغییری در آن فرض نشود و آن ثابت باشد. نسبیت، تابع نظام مشیت می‌شود. مشیت از میثقات‌های شما و اختیارات شما هست تا طبیعتاً اختیارات بالاتر از شما، تا می‌رسد به مشیت بالغه مطلقه ربوبی. نظام اختیارات می‌سازد نسبیت را. نه اینکه یک چیزهایی را درست می‌کند با جنس و فصل می‌گوید برو جواب بگیر. نسبیت اختیارات هست در اینجا. در هیچ جایش، علوم نظری محض نیست. نسبیت اختیارات ضد نظریاتی هست که توصیف صدرصدی در مرحله خود نظر می‌کند. دوباره توصیف می‌کنم. بزرگترین فرقه با آن نظریه. آنها ادراکات نظری محض در آن تعین قائل هستند. برای ما اختیار تعین قائل نیستیم. نسبیت را تا نظام اختیارات می‌بریم. یعنی فاعل واحد و جهت واحد. حاکم بودن غیر از اینکه نظام قوانین ماهیت واحد باشد و حاکم باشد در دستگاه نظری و یا نظام ثابت، حاکم بر نسبیت باشد. ما تعریف حرکت را به سکون نمی‌کنیم.

نیاز اختیار به بستر و زمینه برای ظهور و پیدایش

کد جلسه: ۳۹۶۰



منابع:

- (۱) کد جلسه: ۱۳۵۱
عنوان پژوهش: ضروریات و تبیین فلسفی ولایت مطلقه فقیه بر اساس فلسفه تعلق (دوره اول)
- (۲) کد جلسه: ۱۴۸۶
عنوان پژوهش: زمینه دستیابی به فلسفه اصول روش تنظیم نظام (دوره دوم) اصالت تعلق
- (۳) کد جلسه: ۱۴۸۷
عنوان پژوهش: زمینه دستیابی به فلسفه اصول روش تنظیم نظام (دوره دوم) اصالت تعلق
- (۴) کد جلسه: ۱۴۸۸
عنوان پژوهش: زمینه دستیابی به فلسفه اصول روش تنظیم نظام (دوره دوم) اصالت تعلق
- (۵) کد جلسه: ۱۴۸۹
عنوان پژوهش: زمینه دستیابی به فلسفه اصول روش تنظیم نظام (دوره دوم) اصالت تعلق
- (۶) کد جلسه: ۱۴۹۰
عنوان پژوهش: زمینه دستیابی به فلسفه اصول روش تنظیم نظام (دوره دوم) اصالت تعلق
- (۷) کد جلسه: ۱۴۹۳
عنوان پژوهش: زمینه دستیابی به فلسفه اصول روش تنظیم نظام (دوره دوم) اصالت تعلق
- (۸) کد جلسه: ۱۵۱۰
عنوان پژوهش: زمینه دستیابی به فلسفه اصول روش تنظیم نظام (دوره دوم) اصالت تعلق
- (۹) کد جلسه: ۱۶۶۵
عنوان پژوهش: مباحث مقدماتی پیرامون فلسفه اصول روش تنظیم نظام (دوره فوق العاده)
- (۱۰) کد جلسه: ۱۷۷۳
عنوان پژوهش: زمینه دستیابی به فلسفه اصول روش تنظیم نظام (دوره سوم) نظام ولایت
- (۱۱) کد جلسه: ۱۹۸۸
عنوان پژوهش: پرسش و پاسخ علم و ادراک
- (۱۲) کد جلسه: ۱۹۸۹
عنوان پژوهش: پرسش و پاسخ علم و ادراک
- (۱۳) کد جلسه: ۲۸۰۹
عنوان پژوهش: مباحثی پیرامون مدیریت شبکه اطلاعات
- (۱۴) کد جلسه: ۲۹۵۴
عنوان پژوهش: اختیار و آزادی در ارتباط با نظام اجتماعی
- (۱۵) کد جلسه: ۳۶۲۶
عنوان پژوهش: فلسفه اصول احکام حکومتی
- (۱۶) کد جلسه: ۳۶۴۴



عنوان پژوهش: فلسفه اصول احکام حکومتی

(۱۷) کد جلسه: ۳۶۶۰

عنوان پژوهش: فلسفه اصول احکام حکومتی

(۱۸) کد جلسه: ۳۶۹۳

عنوان پژوهش: فلسفه اصول احکام حکومتی

(۱۹) کد جلسه: ۳۸۳۰

عنوان پژوهش: مدیریت توسعه فرهنگی

(۲۰) کد جلسه: ۳۹۱۳

عنوان پژوهش: روش تحقیق در مبانی علم تغذیه

(۲۱) کد جلسه: ۳۹۱۶

عنوان پژوهش: روش تحقیق جدید (متدها)

(۲۲) کد جلسه: ۳۹۶۰

عنوان پژوهش: بررسی رابطه علم و دین

(۲۳) کد جلسه: ۳۹۶۱

عنوان پژوهش: بررسی رابطه علم و دین

